

نهر و مصدق

ژاله اصفهانی

دانشگاه دولتی مسکو به نام لومونوسوف عنوان «کاخ دانش» گرفته بود. در تالار نوساز پر چلچراغ یا گنجایش دو هزار نفر و دیوارهای پوشیده از ابریشم زرد رنگ هدیه چین، مهمانان اتحاد شوروی پیشین - دولتمردان، شاعران، موسیقی‌دانان و دیگر هنرمندان کشورهای شرق و غربه غالباً با دانشجویان، پژوهشگران و استادان دانشگاه دیدارها داشتند؛ مائوتسه دون، تیتو، جمال عبدالناصر، موکارنوف، محمدرضا پهلوی همراه ثریا و تیز ناظم حکمت، پابلو نرودا، لویی آراگن و دیگران و دیگران و روزی هم جواهر لعل نهر و ایندیبرا گاندی ...

سالن لیریز از شنوندگان شیفته. جواهر لعل نهر و در جامه‌ی سفید رنگ ملی هندی، با چهره‌ی آرام و اندیشمند با لبخند عارفانه‌ی مهربان، که در پس آن روح مقاوم و ستم ستیز او جلوه‌گر بود از تاریخ گذشته هندوستان، از مبارزات استقلال‌جویانه‌ی مردم میهن خود از مهاتما گاندی، سخن‌ها گفت و گفت و رفته رفته دامنه‌ی گفتارش به دیگر کشورهای شرق گسترده شد تا به نقش برجسته‌ی دکتر محمد مصدق رسید.

جواهر لعل نهر و گفت: ما در راه مبارزه برای استقلال و آزادی هند از دکتر محمد مصدق درس‌ها آموختیم.

ژاله‌ی جوان، که شاید آن روز تنها ایرانی حاضر در سالن بود، ناگاه احساس کرد شانه‌ها و سپس گردن‌اش بالا و بالاتر می‌رود، بال در می‌آورد و می‌خواهد پرواز کند چه افتخار بزرگی است که انسان بتواند موجب هویت و سرافرازی ملت خویش باشد چنان که نهر و مصدق.

ژاله سپس شعری در باره‌ی هندوستان گفت که بخشی از آن چنین است:

جواهر لعل نهر و! شما پاینده در هندوستان اید

شما چون نغمه‌ی تاگور و اقبال در آن ملک توانا جاودانید
مصدق هم هماهنگ شما بود مصدق بیک آزادی ما بود.

این سروده به زبان‌های روسی و هندی ترجمه و در نشریات آن دو کشور چاپ شد.

آری، دکتر مصدق دوستدار حقیقی آزادی و استقلال ایران، دشمن سرسخت اسارت و استعمار بود مصدق در محاصره‌ی غرب غدار بود مصدق گرفتار یاران عهد شکن و دشمنان بسیار بود مصدق که گاه به تردید گرفتار بود اما تا پایان به ایران و به آزادی وفادار بود مصدق به من و شما و به آینده امیدوار بود.

بلوای قم و چند خاطره کوتاه « این آتش هرگز خاموش نخواهد شد »

مهندس صادق امیر حسینی

پژواک ندای آزادی دکتر محمد مصدق از فضای کشور ایران محو نخواهد شد: در روش و منش و بطور کلی شخصیت دکتر محمد مصدق، کتابها نگارش یافته و نوشتارهای بی شماری در دسترس علاقه مندان به استقلال و آزادی ایران قرار دارد و بهتر آن باشد که وصف سروران گفته آید در حدیث دیگران.

اما به نظر بنده که سربازی ساده در صف خدمتگزاران ایران به فرماندهی آن زنده یاد بوده و هستم دکتر محمد مصدق را نمی توان در رهبری نهضت ضد استعماری ایران محدود ساخت، مصدق رهبر تمامی بینوایان و زحمتکشان و محرومین و درماندگان و استعمار زدگان جهان به ویژه مردم ستمدیده خاورمیانه است، او علاوه بر مقام رهبری در امور سیاسی و کشوری معلم بزرگ اخلاق، الگوی راستی و درستی، رهبر آزادگان بطور عام و با ترک بالای سیاسی و نیکویی در گفتار و پندار و کردار راهمایی یگانه بود.

برای آگاهی بیشتر از مسائل پنجاه سال قبل مروری هر چند کوتاه به برخی وقایع مربوط به دوران ملی کردن صنعت نفت، توأم با چند خاطره لازم به نظر می رسد:

قبل از تشکیل دولت ملی

۱- در تیر ماه ۱۳۲۹ سپهبد حاج علی رزم آراه به نخست وزیری رسید ابتداء از مخالفین سرسخت ملی شدن صنعت نفت بود. در اثر ایستادگی دکتر مصدق به ناچار در ۲ اسفند ۱۳۲۹ رزم آراه در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی در برابر نمایندگان اظهار داشت، به شرط خودداری از شتابزدگی با فکر ملی شدن صنعت نفت مخالفتی ندارد. پس از این گفتار در ۱۶ آذر ماه ۱۳۲۹ رزم آراه که برای شرکت در مجلس ترحیم آیت اله فیض قمی به مسجد شاه تهران رفته بود مورد سوء قصد از طرف ظلیل طهماسبی یکی از فداییان اسلام واقع و ترور شد.

۲- دکتر مصدق با مبارزات مستمر و خستگی ناپذیر موفق گردید روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت را در سراسر ایران از تصویب مجلس شورای ملی و سنا بگذرانند (طرح ملی شدن صنایع نفت را دکتر حسین فاطمی پیشنهاد کرده بود).

۳- دکتر مصدق در فروردین ۱۳۳۰ پیشنهاد نخست وزیری را پذیرفت.

۴- در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ به تصور این که دکتر مصدق پست نخست وزیری را قبول نخواهد کرد در جلسه خصوصی مجلس شانزدهم جمال امامی به دکتر مصدق نخست وزیری را پیشنهاد کرد و دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت پیشنهاد را پذیرفت و در همان جلسه به نخست وزیری انتخاب شد.

پس از قبول پست ریاست دولت

دکتر مصدق موانع و هفت خوانی در پیش روی داشت که عبارت بود از:

۱- دولت استعماری انگلیس که ضربه هولناکی بر منافع و سیادتش در ایران و خاورمیانه وارد آمده بود و از این روی از هیچ توطئه‌ای خودداری نداشت از تهدید نظامی گرفته تا تصمیم به ترور رهبر ملت، و بکار گرفتن ایادی خود از روحانیون و غیر آنان، از سویی دولت ایران را تهدید به دخالت نظامی می‌کرد و هم زمان دکتر مصدق از ناحیه فدائیان اسلام به مرگ تهدید می‌شد. نقشه ترور با هوشیاری رهبر ملی عملی نگردید ولی فدائیان اسلام به رهبری میرلوحی (نواب صفوی)، دکتر سید حسین فاطمی را بر مزار محمد مسعود ترور کردند و چند روز قبل از ترور در منزل سید ابوالقاسم کاشانی ناظر بودم که آیت اله کاشانی در حضور تیمسار کمال و حسین مکی و گروه کثیری مردم عادی دست به سینه دکتر فاطمی زد و به آن روانشاد ناسزا گفت.

۲- ایادی دولت استعماری انگلیس، گروهی از اشراف، روحانیون وابسته، تعدادی از افسران عالی رتبه و نظامیان بازنشسته و کارمندان پاکسازی شده، درباریان، عوامل شرکتها و سرمایه‌داران وابسته، و کلاهی غیر ملی مجلس بودند. جمال امامی و کیل مجلس در آبانماه ۱۳۳۰ دولت دکتر مصدق را آلت دست تودم‌های‌ها خواند و حمله به دولت را شروع کرد و همچنان ادامه داشت تا در اثر اختلاف نظر دکتر مصدق با محمد رضا شاه درباره تصدی وزارت جنگ، دکتر مصدق مستعفی شد و شاه فرمان نخست وزیری احمد قوام السلطنه را صادر کرد که منجر به قیام مردمی تیر ۱۳۳۰ گردید و دربار عقب نشست و قوام السلطنه بر کنار و دکتر مصدق مجدداً به نخست وزیری رسید.

عمل خائنه روحانی نمایان یا زدن اتهام بی‌دینی به دکتر مصدق و تهدید به قتل و فرستادن تروریست و جاقو کشتن حرفه‌ای به جلسه علنی مجلس شروع، تا ایجاد بلوای ساختگی در قم به رهبری سید ابوالقاسم کاشانی در دی ماه ۱۳۳۱ (که شرح آن را در ادامه این بخش خواهیم داد) و توطئه قتل رهبر ملت در نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ در دربار و شرکت در عملیات ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. در نهم اسفند ۱۳۳۱ در توطئه قتل دکتر مصدق در دربار روحانیون حضور داشتند که نقشه آنها عملی نشد از این توطئه سفیر کبیر وقت آمریکا در ایران مطلع بود و در آن نقش داشته.

داستان بلوای قم

لازم به یادآوری است که در اوج همین مبارزات مردمی علیه دولت استعماری انگلستان و چندی پس از قیام ملی سی‌ام تیر، آقای کاشانی و ایادی ایشان که هنوز در ظاهر از دولت ملی حمایت می‌کردند در قم شروع به حادثه آفرینی کردند. که دو هدف را دنبال می‌کرد:

یک - ایذاء آیت اله بروجردی تا اجباراً قم را ترک و پایگاه حوزه علمیه به تصرف آقای کاشانی در آید؛

دو - وادار کردن مرحوم بروجردی به مخالفت با دولت ملی.

در راستای هدف اول به دستور آقای کاشانی اقداماتی بدین شرح به انجام رسید:

الف: مأموریت به آقای مهندوی کنی و عده انگشت شماری برای اخلال در جلسه درس آیت اله بروجردی.

ب: فرستادن گروهی اخلالگر به سرپرستی شمس قنات آبادی به نام طلبه به حوزه علمیه قم و استقرار آنها در مدرسه فیضیه.

ج: فعال کردن فدائیان اسلام به رهبری آقای میر لوحی (نواب صفوی) در قم تحت نظر آقای سید عبدالحسین واحدی، فرد شماره ۲ فدائیان اسلام.

برای ختنی کردن تشیبات آقای کاشانی در مورد لول

لولاً- آیت اله بروجردی دستور اخراج گروه‌های نامبرده را از مدرسه فیضیه، صادر کرد که به انجام رسید و سپس از آقای تولیت خواست که در ورودی مسجد فیضیه را از طرف صحن کهنه (فتحعلیشاه) مسدود نماید، یا انجام این عمل روال کار مدرسه فیضیه به حالت عادی بازگشت.

ثانیاً - پس از شکست طرح در مرحله لول، فاز دوم که رو در رو قرار دادن آیت اله بروجردی با دولت ملی بود به اجراء گذاشته شد.

برای اجرای این طرح و رسیدن آن به هدف احتیاج به بهانه و حادثه آفرینی و ایجاد بلوا بود که در آن دولت مقصر وانمود گردد بدست اویز بدی نان قم! رفتن سید علی اکبر برقمی به کنگره صلح در وین؛ درخواست شورای عالی زنان از دولت و اقدامات دیگر جهت رفع محرومیت از حق رأی و حق انتخاب شدن برای زنان در لایحه اصلاح قانون انتخابات، گروهی که عبارت بودند از:

- مجاهدین اسلام به رهبری شمس قنات آبادی؛

- چاقوکشان و توجّه‌های امیر امیرجلالی و امیر رجب علی و عشقی؛

- تعداد انگشت شماری از فدائیان اسلام؛

- با تحریک مردم عادی از همه جا بی‌خبر و ایجاد ناآرامی در روزهای ۱۲ و ۱۳ دی، از جمله تخریب چندین مغازه.

در روز ۱۴ دی ماه ۱۳۲۱ آشوبی در قم بوجود آوردند، آنها جلو فرمانداری قم که در شمال شیخان و نیمه ساز بود گرد آمده ابتدا راجع به بدی نان شعار داده و پس از آن مولود دیگری را فریاد زده و قبل از آن که مسؤولان پاسخ می‌دهند، با پرتاب سنگ شیشه‌های فرمانداری را شکسته و به سوی ساختمان هجوم می‌کنند، چون شهربانی رو به روی فرمانداری طرف دیگر خیابان به فاصله ۳۰ متر قرار داشته قوای پلیس بلافاصله برای حفظ انتظامات به جلو فرمانداری می‌رسند، آشوبگران با قوای پلیس به زد و خورد می‌پردازند که منجر به تیراندازی هوایی از طرف پلیس می‌شود و یراز دست فروشی در دویست متری محل حادثه در دکه چوبی انتهای جنوب غربی پارک شیخان یا اصابت گلوله کشته می‌شود، در این هنگام آقای موسی سیف امیرحسینی دادیلر داسرای قم که از ناحیه بازار به طرف خیابان ارم در حرکت بود، به محل حادثه می‌رسد. افرادی که ایشان را می‌شناختند دورش را گرفته و اظهار می‌دارند که قوای انتظامی عده زیادی

از مردم را کشته و جنازه‌ها را به شهربانی منتقل نموده اند؛ چون جرم مشهود بوده ایشان مشغول رسیدگی می‌شود برای ایضاح بیشتر کوتاه شده گفته قاضی تحقیق را می‌آورم:

موسی سیف امیر حسینی چنین بیان داشته — به شهربانی وارد و مشغول بازرسی قسمت‌های مختلف شهربانی شدم و همه جا را جستجو کردم تا جلو در ورودی در برابر زیرزمینی دیدم پاسبانی مشغول کشیک دادن است و در زیرزمین قفل است به افسر نگهبان گفتم در زیرزمین را باز کنید، یاسخ داد کلید نزد رییس است به منشی گفتم صورت مجلس کنید و قفل را بشکنید، با گفتن این جمله افسر نگهبان ناپدید شد بلافاصله رییس شهربانی آمد و در زیرزمین را گشود، جنازه‌ای در آن جا کشف شد که جسد یک کاسب دگفتشین بود که در اثر تحقیق معلوم شد در محل کارش مشغول بوده که گلوله به او خورده و موجب مرگش شده، در این هنگام آقای دکتر مدرسی رییس بهنلاری قم و آقای خلیج وفائی از طرف آیت اله بروجردی آمدند و پیام ایشان را دادند که فرموده بودند — نهایت جدیت و دقت را مبذول دارید که ریشه قضیه کشف و مسببین حقیقی به مجازات برسند.

به دکتر مدرسی گفتم اولین کار این است که گواهی قتل مقتول را صادر کنید گفت من برای ابلاغ پیام آمده‌ام گفتم شما پزشک قانونی هستید اگر از دادن گواهی خودداری کنید و گواهی ننهید که مرگ در اثر اصابت گلوله بوده که همه ناظریم به وظیفه قانونی خود عمل خواهیم کرد، گواهی پزشک قانونی صادر شد و چند تن از طرفین که مجروح بودند به بیمارستان فاطمی و سهامیه فرستاده شدند ولی متأسفانه مسببین اصلی از محل حادثه گریخته بودند.

مشغول رسیدگی شدم در این زمان آقای دادستان در مرخصی بود، روز بعد هنگام ورودم به دادسرا خدمتگزاری آمد و گفت آقای دادستان منتظر شما هستند به اطلاق دادستان رفتم و تعجب خود را از این که آقای دادستان در حین مرخصی چرا به دادسرا آمده ابراز کردم، ایشان در پاسخ گفتند دیروز یا دیشب آقای مصطفوی (مدیر کل اداری وزارت دادگستری و منسوب نزدیک آقای کامبانی) به آدرسی که در زمان شروع استفاده از مرخصی به وزارت خانه اعلام گردیده بود اطلاع داده و مرا احضار کردند و در منزل و حضور آقای کاشانی دستور دادند فوراً به قم حرکت کنید و بلادرنگ پرونده را از آقای موسی امیر حسینی بگیرید چنان چه رسیدگی به وسیله او ادامه یابد نتیجه بسیار بدی بیار خواهد آمد، به این جهت ضرب الاجل به قم آمد، خواهش می‌کنم پرونده را نزد من بفرستید به ایشان گفتم کتباً مرقوم فرمائید تا پرونده ارسال گردد. دادستان نامه نوشت، پس از وارد کردن نامه به دفتر با نظر ایشان مخالفت کردم که قهراً به دادگاه حل اختلاف مراجعه شد و دادگاه نظر مرا تأیید کرد که مشغول رسیدگی شدم. آقای دادستان به تهران بازگشت فردای آن روز تلگرافی به من ابلاغ شد که به امضای مصطفوی بود با چنین مضمون — آقای موسی سیف امیر حسینی از تاریخ وصول این تلگراف منتظر خدمت هستید.

بیش از بیست روز از ماجرا گذشته بود، آقای موسی امیر حسینی عموزاده خود را در خیابان لاله‌زار اوّل کوچه خندان دفترخانه اسناد رسمی ۶۵ ملاقات کردم و سؤال کردم که به آقای لطفی وزیر دادگستری مراجعه کرده‌اید؟ گفت می‌خواستم مراجعه کنم ولی پدر مانع شدند و گفتند زود است صبر کنید تا رفع عصبانیت بشود، به ایشان پیشنهاد کردم به اتفاق به کاخ

دادگستری برویم و در راه یادآور شدم که دادستان قم به شما گفته که آقای کاشانی و مصطفوی در جریان و نگران رسیدگی پرونده از طرف شما بودند از کجا که اصلاً آقای لطفی مطلع باشد به کاخ دادگستری وارد شدیم، ایشان به دفتر آقای لطفی رفتند و من در کاخ منتظر بودم، طولی نکشید که از دفتر وزیر خارج شد و گفت آقای لطفی که تلگراف را دید بسیار ناراحت شدند و از من عذر خواهی کردند و اظهار داشتند که - در این مورد هیچ گونه اطلاعی نداشته و در جریان امر نبودند و امید است بزودی این ناهنجاریها خاتمه یابد - و چند شهر را برای شغل جدید به من پیشنهاد کردند که از جمله شهرهای کاشان و اصفهان بود من کاشان را انتخاب کردم و دستور دادند که فوراً ابلاغ را صادر کنند و در موقع خداحافظی برای بار دوم از من به خاطر آن بی‌عدالتی، بوزش خواستند در نهایت برای رسیدگی به جریان بلوای قم، قبلاً آقای دکتر ملک اسمعیلی معاون وزارت دادگستری از طرف دولت بارها به قم رفت و نتیجه تحقیقات را مفصلاً به دولت گزارش نمود و با اقدام فوری و به موقع دولت این توطئه نیز به نتیجه نرسید.

۳- کشور شوراها- دولت شوروی سوسیالیستی در دو جبهه با نهضت ملی ایران و رهبری آن مانند همپایش دولت استعمارگر انگلیس به مخالفت برخاست که با فوت استالین در ۱۶ اسفند ۱۳۳۱ کارشکنی‌ها شتاب بیشتری گرفته اولاً دولت شوروی گذشته از این که از دولت ملی ایران حمایت نکرد تا آخرین روز حکومت دکتر مصدق حاضر به خرید نفت از ایران حتی به قیمت بسیار نازل نشد و از پرداخت بدهی خود به دولت ایران سرباز زد؛ ثانیاً به کارگزاران خود (حزب توده) دستور داد که با دولت مردمی ایران به مخالفت برخیزند و در این راستا روزنامه‌های تودم‌های مردم و رهبر و یسوی/ینله و ... از هیچگونه جسارتی به رهبر ضد استعمار ایرانیان خودداری نکردند و آقای احسان طبری و دکتر رضا رادمنش در نوشتار و گفتار خود آن ناسزها را تکرار و تأیید کردند و همگام و همدوش با دولت استعماری انگلیس علیه منافع ملی ایرانیان مبارزه برخاستند و از آزادی بدست آمده، سوء استفاده نموده و هر روز به بیانه‌ای در تهران تشنج آفرینی می‌کردند که مردم را ناراضی کنند.

۴- دولت آمریکا همراه و همگام و انبازبا دولت انگلیس علیه منافع مردم ایران وارد عمل شد که نهایتاً به کودتای انگلیسی - امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر گردید حکومت مردمی برخلاف قانون سرنگون شد و ملت ایران تا بحال بهای این ضرر و زیان را می‌پردازد. (عجب این که پس از بدست آمدن اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عذرخواهی اخیر خانم البرایت وزیر خارجه آمریکا از خیانت دولت آمریکا به منافع ایرانیان و قبول شرکت در کودتا، در گوشه کنار افرادی دیده می‌شوند که کماکان خود را به گمراهی می‌زنند) در ۲۸ مرداد استعمارگران با پرداخت دلار به وابستگان داخلی و خودفروشان از خود بیگانه ملت ایران نسلی را به عقب راندند و منافع ملتی را به یغما بردند.

۵- قطع درآمد ارزی کشور که بایستی از فروش نفت تأمین می‌شد.

۶- هزینه پرداخت حقوق و مزایای کارگران و کارمندان صنایع نفت.

۷- هم آهنگ نبودن ساختار مقاومت مردمی و گروهها و اصلاح نظام اداری کشور و ...

در چنین شرایط اجتماعی حاکم بر ایران دولت ملی به دستاوردهای مهمی نائل گشت که اهم آنها بدین شرح است:

الف - در داخل کشور:

- ۱- شکست سلطه استعماری دولت انگلیس پس از سالیان طولانی؛
- ۲- تأمین بودجه کشور بدون در نظر گرفتن درآمد نفت -- «اقتصاد بدون نفت»؛
- ۳- اعلام تز موازنه منفی یا مبارزه با استعمار به طور کلی. در این باره دکتر محمد مصدق در جلسه ۱۱ آذر ۱۳۲۳ دوره ۱۴ مجلس خطاب به دکتر رادمتش می گوید - استعمار شمال و جنوب ندارد خارجی خارجی است (نقل به معنی)؛
- ۴- اصلاح وضع کلرگران و کشاورزان با گذراندن لوایح ناشی از اختیارات؛
- ۵ - فیصله دادن کار شیلات؛
- ۶ - تأمین آزادی فردی و اجتماعی؛
- ۷ - اصلاح و تصفیه وزارتخانهها و ادارات دولتی؛
- ۸ - تأمین استقلال و آزادی واقعی کشور و ...

ب - دست آوردهای دولت در خارج از کشور، در این قسمت به دو مورد بسنده می شود:

۱- پیروزی بر دولت انگلیس در مجامع بین المللی مانند شورای امنیت و دادگاه لاهه؛

۲- اثرگذاری راه مصدق بر آزادیخواهان جهان به خصوص در خاور میانه که منجر به قیام آزادیخواهان علیه استعمارگران گردید و در کشورهای استعمارگر هم بازتاب یافت برای هر مورد نمونه ای ارائه می گردد:

یک - خاورمیانه :

- در ژوئیه سال ۱۹۵۶ جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی کرد که در پی آن کشورهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل متفقاً به مصر حمله بردند و ناصر در این نبرد پیروز شد رهبر مصر اثرپذیری از راه دکتر مصدق را در اسکندریه بر زبان آورد.

- در کشورهای دیگر که شخصاً ناظر بودم، در اوایل سال ۱۳۴۸ موفق به خروج از کشور شدم و از کشورهای عراق، سوریه، لبنان، اردن بازدید کردم، در هر مکان و هر جا که اطلاع می یافتند طرفدار دکتر مصدق هستم بدون استثنا نهایت احترام را به جا می آوردند روزی در دمشق تاجری که جوان و بسیار شیک پوش بود راجع به بازداشت و محکومیت دکتر مصدق از من سؤال کرد جریان گذشته را برایش بیان کردم با بغض در گلو گفت ممکن است خواهش کنم نیم ساعت در مغازه من بمانید موافقت کردم، در دفتر خویش را پشت میزش قرار گرفت از کشو میز کارتی بیرون آورد که روی آن رو به روی یکدیگر عکسی از دکتر محمد مصدق و عکسی از عبدالناصر چاپ شده بود قسم یاد می کرد که من بیشتر با این عشق و علاقه به دفترم می آیم که عکس این دو بزرگوار را ببوسم تا نیروئی برای کار کردن بدست آورم.

<http://www.chebayadkard.com/>

دو - در اروپا :

در سال ۱۳۳۶ آقای مهندس ریاحی به نمایندگی ایران برای شرکت در یک کنفرانس و بازدید ماشین آلات سنگین کشاورزی اروپا به بلژیک رفت و چون ایشان گرایش توده‌ای داشت، پس از بازگشته از طرف دبیر فدراسیون دانشجویان آقای ماشاءالله طبیب زاده کاشی که توده‌ای بود از آقای ریاحی دعوت به عمل آمد که در نشست عمومی دانشجویان دانشگاه دیده‌های خود را در اروپا بیان نمایند. پس از ایراد سخنانی مختصر، اولین سؤال از طرف آقای طبیب‌زاده مطرح شد، به این مضمون « آیا در کشورهای اروپایی هم حکومت‌هایی مانند دولت عوام فریب ایران بر سر کارند، نظر اروپائیان نسبت به دولت ایران چه بود؟ » آقای مهندس ریاحی در جواب چنین اظهار داشتند در کنفرانس که شرکت کردم وزیر بلژیکی که مهماندار کنفرانس بود با من بسیار گرم و صمیمانه برخورد نمود و پس از پایان کنفرانس پیشنهاد کرد مرا با اتومبیل به هتل برسانند، یا وزیر حرکت کردیم در بین راه به من گفت انتظار دارم سلام مرا به دکتر مصدق ابلاغ نمایند که بیان این جمله متعجبم کرد حال مرا درک کرد و به سخنانش چنین ادامه داد، آن بزرگ مرد کاری انجام داده که از عهده کسی ساخته نبود دولت استتماری انگلیس را به زانو در آورده، شاید این پیروزی باعث شود که ما هم از شر دسیسه‌ها و خودخواهی‌های دولت انگلیس آسوده گردیم.

بیان آقای ریاحی تشنجی در جلسه بوجود آورد و با خواهش ایشان و اظهار این که مطلب دیگری دارم که بایستی برای دانشجویان گفته شود، وضع جلسه به حال عادی بازگشت ایشان چنین ادامه دادند، من از بلژیک برای دینن خواهر زتم که در پاریس بود به آن جا رفتم، شب روز بعد از ورودم پیشنهاد داده شد که به سینما برویم پذیرفتم و پس از خروج از سینما، شنیدم که پلیس اختطار می‌کند که صاحب ماشین شماره - خود را معرفی نماید به اتفاق به محل پارک اتومبیل رفتیم. گفت: اینجا توقف مطلقاً ممنوع است مگر فرانسوی هستید؟ گفتیم: ایرانی هستیم! گفت: سوار شوید و مرا همراهی کنید! از خیابان اصلی به خیابانی فرعی وارد شد توقف کرد و پیاده شد و گفت: من بر خلاف وظیفه عمل می‌کنم، بروید و از شما یک توقع دارم که درود مرا به دکتر مصدق برسانید!

بخش دوم

لازم به توضیح است که هیچ روش سیاسی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن اخلاق، ادب، درست‌ی، یک‌رنگی، صداقت، حق‌گویی و در راه حق قرار گرفتن - خلوص نیست - راستی در گفتار و کردار، انتخاب راه راست و درست، برگزیدن هدف مردمی، پای فشردن در عقیده، عدم اعوجاج و انحراف در راه و روش، به مقصد نخواهد رسید دستاورد آن نیست که چند صباحی با نیرنگ و سالوس بر مردم حکومت شود، بلکه نتیجه واقعی آن است که زمان گرد فراموشی بر آن نباشد و تحریف و دروغ آن را نیالاید و هر چه زمان بگذرد، تشعشع آن خیره کننده‌تر گردد. دکتر محمد مصدق قهرمان این راه و روش بود و در تمام دوران زندگی سیاسیش یک قدم انحرافی برنداشت و بر آن چه به صلاح مردم میدانست پای می‌فشرد نه مانند مرحوم مدرس در صدد کودتا بود

(۱۳۹۹ شمسی) و نه در موقع انجام وظیفه سنگر را رها می‌کرد. پیوسته با حق بود و از حقوق مردم و آزادی برای آنها و استقلال کشور تا پای جان به دفاع برمی‌خواست و در این راه شکست‌ناپذیر بود. این است اندیشه و میراث آن بزرگ مرد و در این راستا به پیروزی رسید، روانش شاد باد

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و از ۱۳۵۷ الی ۱۳۸۰ نظاره‌گر آن همه تحریف حقایق در نشریات و کتابهای درسی و تاریخ و سخنرانیها و حملات ناجوانمردانه به رهبر فرزانه ایران بودیم نتیجه چه بود! حاصل معکوس شد و روز به روز امواج نورانی افکار آن گوهر تابناک، پهنه کشور ایران را بیشتر و بیشتر در بر گرفته و می‌گیرد تا آن جا که بعد از ۵۰ سال دشمنان قسم خورده نهضت ملی ایران با بردن نامی سردار جاوید ملت ایران در منابر نماز جمعه حرز بر تن می‌کنند؛ این پاداشی است که پروردگار در دنیا به آن زنده یاد عطا و در آن جهان هم او در پناه رحمت یزتانی است. بنابراین سؤال قوت و ضعف سیاست دکتر محمد مصدق صحیح بنظر نمی‌رسد اگر در سیاست آن شادروان ضعف و فتوری بود پس از ۵۰ سال با آن همه دشمن این چنین مطرح نبود که راه و روشش برای دانشجویان و دانش پژوهان و آزادیخواهان و بدنه جامعه ایرانی، الگو قرار گیرد

«مرد پارسا مقدس است، با اندیشه و گفتار و کردار و وجدان خویش به بسط عدالت یاری می‌کند» - گانجا .

حکومت ملی دکتر مصدق: تداوم انقلاب مشروطیت

مهرداد باباعلی

بررسی میراث مصدق فصل گشوده‌ای در تاریخ میهنمان است که تاکنون موضوع صدها کتاب، رساله، مقاله تحقیقی و سمینار بوده است و ابتکار فصلنامه *آزادی* در تنظیم سمپوزیوم پیشین *آزادی*، دوره دوم، شماره ۲۴ / ۲۵ زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰) و حاضر نیز برگ دیگری بر این مجموعه می‌افزاید؛ بازبینی نقادانه این پژوهش‌ها، ارجاع به مستندات، مکتوبات و سخنرانیهای تاریخی مصدق در مجلس یا در دادگاه ۷ هه و یا به دیگر یادواره‌های یاران و معاننان وی از حوصله این مقاله کوتاه خارج است و لزوم این‌رو اگر نگارنده این سطور از ذکر مأخذ و منابع اجتناب می‌نماید به معنای بی‌توجهی به این تلاشهای لرجمند نمی‌باشد؛ صیب تنها امساک در کلام است و پس.

کارنامه مصدق در برگرفته فصول متعددیست که شاید بتوان، آن را به چهار دوره تقسیم کرد: الف - از پایان جنگ جهانی اول تا شهریور ۲۰؛ ب - از شهریور ۲۰ تا قیام ۲۰ تیر ۳۱؛ ج - از قیام سی تیر تا کودتای ۲۸ مرداد ۵ - از دستگیری و محاکمه مصدق تا پایان دوره حیات وی

در احمدآباد. این دوره بندی، مانند همه دوره بندیهای تاریخی، خصلتی قراردادی و اعتباری داشته، مرزهای قیامین ادوار را نباید قطعی و خدشه ناپذیر تلقی کرد. مع الوصف، ارزش این دوره بندی در تمرکز بحث حول برهه‌هایی از تاریخ معاصر ماست که بیش از همه سیمای سیاسی مصدق را برجسته می‌نماید. ملاحظاتی مقاله حاضر اساساً معطوف به دو دوره میانی یعنی سالهای ۲۰ - ۳۲ می‌باشد و دوره نخست را که متضمن حوادثی مهم از جمله قرارداد سال ۱۹۱۹، کودتای سید ضیاء، سقوط کابینه صد روزه و تشکیل کابینه قوام، بسروز نهضتهایی نظیر جنبش جنگل و قیام کلنل تقی خان پسپان، مخالفت سیاستمداران مصدق در مجلس با جلوس رضاخان بر مسند سلطنت، مناسبات وی با عئرس و غیره است، را در بر نمی‌گیرد. همچنین دوره محاکمه، حبس و تبعید مصدق، نیز علیرغم اهمیت آن از حیث تحول تاریخی جبهه ملی، تناقضات و گره‌گاه‌های تکوین جبهه ملی دوم و سرانجام تشکیل جبهه ملی سوم، دسته بندیها و فراکسیونهای درون آن، موضوع اصلی مطالعه ما را تشکیل نمی‌دهد. با هدف دوره نخست و دوره پایانی، حوزه پژوهش ما به کارنامه مصدق در خلع ید از استعمار انگلیس و ملی شدن نفت خلاصه می‌گردد و حتی در اینجا نیز حتی المقدور از ورود به جزئیات تاریخی اجتناب خواهیم کرد و تنها خود را مقید خواهیم نمود تا از منظرگاه کوششها و تلاشهای امروز به این تاریخ «دیروز» نگاهی اجمالی بیفکنیم.

به گمان من، میراث مصدق را می‌توان در سه مؤلفه جستجو نمود: الف - حق حاکمیت ملی و تکوین دولت - ملت؛ ب - حاکمیت قانون در معنای مشروطه و نه مشروعه؛ ج - رشد اقتصادی بر پایه اقتصاد بدون نفت. اکنون لازم است هر یک از این سه مؤلفه را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

الف) حق حاکمیت ملی و تکوین دولت - ملت: ملی کردن نفت و پایان دادن به استعمار کهن انگلستان در ایران مهمترین دستاورد دوره مصدق محسوب می‌شود. مخالفت مصدق به عنوان اولین نماینده تهران در مجلس چهاردهم با امتیازنامه استاندارد اوایل کهمانی، و بطور کلی علیه شرکت نفت ایران و انگلیس، و امتیاز نفت جنوب (سخنرانی مصدق در ۷ آبان ۱۳۳۳)، سرآغاز این کارزار بود که سپس با مطالبه لغو امتیاز نفت شمال تکمیل شد. فراکسیون حزب توده در مجلس که از شعار لغو امتیاز نفت جنوب جانبداری به عمل آورده بود، بدلیل وابستگی به اتحاد شوروی، خائنه از امتیاز نفت شمال حمایت نمود و این مبنای شکافی مهم قیامین این حزب و طرفداران مصدق شد که تنها در جریان قیام سسی تیر و از طریق همکاری عملی در مبارزه تودهای و خیابانی قیامین بدنه حزب و مبارزین مصدقی تحول یافت. در ۱۲ اسفند ماه ۱۳۲۹، مصدق که ریاست کمیسیون نفت مجلس شانزدهم را به عهده داشته در مقابل توافقنامه گس - گلشالیان که مورد حمایت سرلشکر رزم آرا، مرد مقتدر ارتش و نخست وزیر وقت بود، از پیشتهاد ملی شدن نفت سخن به میان آورد. ماده واحده اصل ملی شدن صنعت نفت در روز ۲۴ و ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ به اتفاق آراء به تصویب مجلسین شورا و سنا رسید. در ۶ اردیبهشت سال ۱۳۳۰، مصدق به منظور اجرای قانون ملی شدن نفت به نخست وزیری رسید و از مجلس رأی اعتماد گرفت. مصدق که در مبارزه برای احراز حاکمیت ملی، کارزار خود را بدرستی متوجه

استعمار انگلیس نموده بود تلاش می‌کرد تا در چهار چوب فضای جنگ سرد، بسالخص رقابت آمریکا و شوروی، از تضاد ایالات متحده آمریکا با دولت انگلیس نیز حداکثر استفاده را بنماید. مکاتبات مصدق با ترومن نموداری از این دیپلماسی است. در این دوران هدف مصدق صرفاً امپریالیزم انگلستان است و پس، حتی مرتجعین داخلی هدف حملات او نیستند عناصر آمریکایی مثل زاهدی، امینی و یا دیگر عناصر دست راستی نظیر کاشانی، بقائی و مانند آنها با مصدق همگامی و «هماوازی» دارند و حتی شخص زاهدی با اصرار کاشانی در کابینه مصدق راه یافت. مع الوصف مدتی پس از ملی شدن نفت، ایالات متحده نیز در کنار انگلستان قرار گرفت. لازم به تأکید است که مبارزه مصدق برای اعمال حق حاکمیت ملی ایران بر منابع طبیعی خود هرگز به معنای جانبداری وی از شعار قطع رابطه سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی با غرب یا شرق نبوده است. «سیاست موازنه منفی» مصدق نیز نه صلح انزوای اقتصادی ایران از بازار جهانی و نه معطوف به ایجاد «اقتصاد خودکفای ملی» می‌باشد.

این سیاست، آن چنان تعادلی در روابط بین‌المللی را پیشنهاد می‌کند که منافع ملی ایران را در یک اقتصاد باز تضمین نماید. طبعاً، این گشایش به سمت اقتصاد جهانی در تناقض با سیاست حمایتگرانه نسبت به برخی از صنایع داخلی نبوده، بلکه مکمل آن می‌باشد به یک اعتبار کلی، سیاست خارجی مصدق «هم شرقی و هم غربی» بود و این کارتلهای جهانی نفت بودند که تحریم اقتصادی را بر ایران تحمیل نمودند.

طی ماههای اول سال ۱۳۳۱ مبارزه با انگلیس و خنثی کردن فشار ناشی از تحریم اقتصادی ایران از جانب کمپانی‌های نفتی، تمام هم و غم مصدق را به خود اختصاص داد. مصدق برای تأمین بودجه دولت به محدود کردن واردات و رشد صنایع داخلی متوسل شد و مبادرت به انتشار نوراق قرضه ملی نمود. همبستگی افشار شهری به ویژه کسبه، بازاریان و کارمندان دولت با حکومت مصدق سبب خرید این نوراق و مهار تورم گردید (رجوع کنید به نشریه آزادی، دوره دوم، شماره ۲۳ / ۲۵ زمستان ۱۳۳۹ و بهار ۱۳۴۰). دفاع از حقوق حقه ملت ایران در دادگاه لاهه، و توطئه‌های پنهانی امرای ارتش پس از بازگشت مصدق از لاهه، مبارزه ضد استعماری برای تأمین حاکمیت ملی را به مبارزه علیه ارتجاع داخلی و دربار ارتقاء داد. مصدق با بردن مسأله نفت در میان تودمها، نه تنها مفهوم رابطه استعماری را به مردم فهماند بلکه موجبات بیداری آگاهی ملی را فراهم کرد، و بر لزوم احراز حق حاکمیت ملت پر مقدرات کشور پای فشارد. به واقع مبارزات سالهای ۲۰ - ۳۲ پس از انقلاب مشروطیت مهمترین گام در تکوین دولت - ملت، و حقوق شهروندی بود. زیرا طی این مبارزه مردم ایران به قدرت خود به عنوان یک «ملت» وقوف یافتند و به مثابه شهروندان جامعه به حکومت مصدق و تصمیمات مجلس اعتبار و مشروعیت بخشیدند، و سلطنت را علیرغم خودفروختگی به استعمار به رسمیت شناسی تصمیمات مجلس مجبور نمودند.

ب) حاکمیت قانون در معنای مشروطه و نه مشروعه: علیرغم توطئه‌های مکرر دربار، نظیر توطئه ۹ اسفند ۳۱، و یا کودتای ۲۵ مرداد ۳۲ که هر دو به یمن مقاومت توده ای با شکست رو به رو شدند مصدق هیچگاه رسماً با شاه درگیر نشد. مصدق خود با جنبش رشد کرد و هر چند

در مرحله اول مبارزه با استعمار، به نقش ارتجاع داخلی کم‌یها می‌خاد ولی در عمل به اهمیت آن پی برد. انحلال مجلس سنا در دی ماه ۱۳۳۰، سرآغاز درگیری مصدق با مرتجعین داخلی و دربار بود. این مجلس که برخلاف قانون اساسی در سال ۲۸ زیر فشار مرتجعین و دربار از طریق فراخوانی مجلس مؤسسان برپا شده بود، قدرت مجلس شورا را محدود می‌کرد. پس از بازگشت از لاهه، مصدق که به نقش فرماندهان نظامی در ایجاد برخوردهای خونین و انواع دسایس پنهانی وقوف یافته بود، تصمیم گرفت حق غیر قانونی شاه را در تعیین وزیر جنگ ملغی سازد. سمت وزارت جنگ را خود بعهده گیرد مع‌الوصف، این تغییر به تصفیه داخلی در ارتش و خنثی کردن جدی امرای ارتش نیانجامید. احترام مصدق به مشروطیت و قانون اساسی، که با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» تعریف می‌شد، علیرغم آن که در کندی حرکت جنبش در جهت مبارزه با ارتجاع داخلی مؤثر بود، اساساً مؤید پایبندی مصدق به مبارزه از طریق قانونی، دیپلماتیک و مسالمت آمیز بود. دفاع مصدق از حاکمیت قانون، دفاعی موجه و اصولی بود. زیرا قوانین مورد استناد وی در عرصه ملی ناظر بر رعایت مشروطیت، و در عرصه بین‌المللی معطوف به رعایت کنوانسیونها و میثاق‌های بین‌المللی بود. دوران نخست وزیری مصدق، دوران تجدید اختیارات شاه، و قدرت‌گیری مجلس در اخذ تصمیمات است و بدین معنی جامعه شهری ایران در این مقطع به قدرت خود به عنوان شهروند وقوف یافته، از حق رأی عمومی و آزادیهای نسبی مطبوعاتی و حزبی استفاده واقعی نمود. نکته دیگری که در تعریف حاکمیت قانون لازم به تأکید می‌باشد، اصرار مصدق بر لایسپسته و یا مخالفت پیگیر وی با «مشروع» است.

بی‌سبب نبود که خمینی وی را مسؤول سبلی خوردن اسلام و بی‌حرستی به آیت‌الله کاشانی در سالهای سی دانست، و بدین وسیله تلویحاً نقش روحانیت را در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر مصدق پذیرفت. علیرغم آن که بخش قابل توجهی از پایگاه اجتماعی مصدق به خصوص کسبه، پیشموران، بازرگانان از منهد متاثر بودند، مصدق شخصاً در طول مبارزات خود از انگیزه‌های مذهبی استفاده نکرد و حاضر به تظاهر مذهبی برای جلب نظر توده مردم نشد. مهندس مهدی بازرگان از جمله منفردین جبهه ملی بود که از همان نخست اعتقادات مذهبی را با اعتقادات سیاسی آمیخته بود. وی عضو هیاتی بود که برای خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس به خوزستان رفت و این مأموریت را با موفقیت به انجام رساند. مع‌الوصف به ترتیبی که بیژن جزینی در طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران، بخش دوم، فصل اول، تشریح می‌نماید در جریان این مأموریت «یک دنگی مذهبی بازرگان ناراحتی کوچکی فراهم کرده بود که به دستور مصدق حل شد (مسأله بر سر مشروبات الکلی شرکت نفت بود که بازرگان قصد انهدام آن را داشت ولی مصدق از جنبه اقتصادی با این کار مخالفت می‌کرد)» (انتشارت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، چاپ دوم، دی ماه ۱۳۵۷، ص ۶۲).

اگر چه در صفوف جبهه ملی، چه منفردین یا گرایشات مذهبی (نظیر آیت‌الله زنجانی، بازرگان، سبحانی، آیت‌الله طالقانی، عباس سمیعی، رحیم عطائی و همکاران آنها) و چه گروه‌بندی‌هایی نظیر حزب مردم ایران با تمایلات ناسیونالیسم اسلامی شرکت داشتند، مع‌الاسف گرایش غالب

ایدئولوژیک بر احزاب و افراد متشکل در جبهه ملی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم (اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست) بود.

ج) رشد اقتصادی بر پایه اقتصاد بدون نفت: اگر چه ایده «اقتصاد بدون نفت» در دوره تحریم اقتصادی ایران به وسیله کارتهای نفتی، تکوین یافت، اما آن را نباید به عنوان یک شعار اضطراری و موقت تلقی کرد. در ادبیات اقتصادی، تأثیرات مخرب ناشی از وابستگی یک جانبه اقتصاد به رانت نفتی (اچاره بهای نفتی) اصطلاحاً «مرض هلندی» (Dutch disease) نامیده می‌شود. این پدیده که به لحاظ تاریخی به مثابه یکی از نخستین معضلات اقتصاد هلند بروز یافت، عبارتست از عقب ماندگی رشد صنعتی در نتیجه تناقضات ناشی از توسعه اقتصادی به اتکای رانت نفتی. «مرض هلندی» در ایران نیز یکی از مهمترین عوامل بازدارنده توسعه سرمایه صنعتی و به ویژه استقلال مالی دولت رانت بگیر (متکی به درآمد حاصل از فروش نفت) از گروهبندیهای اجتماعی و تمایل آن به تمرکز و خودکامگی بوده است. از این رو شعار «اقتصاد بدون نفت» نوعی جهتگیری در راستای رشد اقتصادی بر مبنای توسعه صنعتی و نه متکی بر اخذ رانت نفتی محسوب می‌شود. مع الوصفه مصدق که از هرگونه تصادم جدی با ارتجاع داخلی پرهیز می‌نمود لزوم ملزومات این توسعه صنعتی بالاخص از حیث تغییرات نهادی مشخص در خصوص مناسبات مالکیت سخنی به میان نمی‌آورد. میراث مصدق در برگیرنده انقلاب ارضی و یا الغای مناسبات ارباب - رعیتی نمی‌باشد. مهمترین اقدام حکومت مصدق در قبال مسأله دهقانی، عبارت بود از تصویب قانون ۲۰ درصد بهره مالکانه که به موجب آن ۱۰ درصد از بهره مالکانه به دهقانان، و ۱۰ درصد برای مصارف عمومی روستا به انجمن ته تعلق می‌گرفت. مالکان و روحانیون از جمله کاشانی با لایحه مزبور مخالفت می‌کردند و در راه اجرای آن کارشکنی می‌نمودند. سرانجام در سال ۱۳۲۲ این قانون را فسخ کردند. صرفنظر از این لایحه، مصدق هرگز در براندازی اشرافیت زمیندار اقدامی ننمود.

مطالعه میراث مصدق از حیث تأکید بر حق حاکمیت ملی و تکوین دولت - ملت، حاکمیت قانون مبتنی بر مشروطه و نه مشروطه، و رشد اقتصادی یا تجدید مؤید آن است که حکومت ملی دکتر مصدق پس از انقلاب مشروطیت دومین گام مهم در جهت ایجاد یک حکومت دموکراتیک و ملی در ایران بوده است و بدین اعتبار پس از گذشت ۵۰ سال همچنان مطرح می‌باشد.

حکومت ملی دکتر مصدق در سالهای پایانی دورانی که بعضاً «مشروطه سوم» (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲) نیز خوانده شده است در برگیرنده دو دوره متفاوتست. دوره نخست که از اردیبهشت ۱۳۲۰ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را شامل می‌شود بنا به گفته صائب هدایت متین دفتری، «دوران وفاق ملی» است. طی این دوران، برنامه حکومت اساساً متوجه اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تبعات ناشی از آن است. دوره دوم که پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آغاز می‌شود و با کودتای ۲۸ مرداد خاتمه می‌یابد، دوره «پایان وفاق ملی» و بروز شکافها و اختلافات جدی در صفوف گسترده همراهان دوره نخستین حکومت مصدق است (متین دفتری، «مصدق، کودتای ۲۸ مرداد و رژیم کنونی»، آزادی، دوره دوم شماره ۱۶، تابستان ۱۳۷۷، صص ۷-۶). در این دوران، نهضت ملی نه تنها با استعمار انگلیس، بلکه با دربار - روحانیت، و طبقات حاکمه در تقابل قرار گرفته،

انجام اصلاحات دموکراتیک، کانون اصلی مشاجرات و کشمکش‌ها را تشکیل می‌دهد. طی این برهه تاریخی، حکومت ملی دکتر مصدق بدلیل پیگیری در اصلاحات دموکراتیک، از یک سوی با مقاومت ارتجاع مذهبی به رهبری آخوندهایی نظیر سید محمد بهبهانی و سید ابوالقاسم کاشانی رو به رو می‌گردد، و از سوی دیگر در معرض سناسیس بی‌وقفه دربار و ارتش واقع می‌شود که به هیچوجه حاضر به پذیرش مشروطه و تحدید قوای خود در چهارچوب قانون اساسی نبودند. بدینسان، «مشروطه سوم» نیز نظیر مشروطه نخست به دلیل کودتای جبهه مشترک ارتجاع «متجدد» (دربار)، ارتجاع سنتی (روحانی) و قوای معظم امپریالیستی به شکست انجامید. امروز پس از گذشت ۵۰ سال از حکومت ملی دکتر مصدق، و بیست سال پس از آن که ارتجاع سنتی ثمره قیام مردمی علیه ارتجاع متجدد را برده است، مبارزه دموکراتیک مردم میهن ما همان هدفی را تعقیب می‌کند که حکومت ملی دکتر مصدق کمر به تحقق آن بسته بود و با همان دشمنانی رو به روست که موجبات شکست این حکومت را بیار آوردند.

حکومت مصدق روشی نوین برای از میان برداشتن شکاف میان دولت و ملت ارائه داد. این روش عبارت بود از تضمین حقوق اساسی شهروندان و مراجعه به آراء آنان جهت تعیین حاکمیت بدینسان، شکاف میان دولت و ملت نه از طریق عوامفریبی روحانی و نه به اتکای «شاه عادل» (استبداد روشنگر) بلکه با توسل به حکومت قانون و با مراجعه به آراء عمومی مرتفع می‌گشته. برای تشخیص جایگاه ویژه مصدق در تاریخ مبارزات ضد استعماری شاید بتوان وی را با بسیاری از رهبران نهضت‌های ضد استعماری در کشورهای دیگر نظیر مصر، سوریه، عراق، اتیوپی و غیره مقایسه کرد که علیرغم پیروزی بر استعمار از برقراری یک حکومت دموکراتیک ناتوان ماندند و تحت عنوان دستیابی به استقلال ملی و یا عدالت اجتماعی، نظامی دیکتاتوری از نوع ارتشی یا جمهوری مادام‌العمر شاهنشاهی، و یا تک حزبی و به اصطلاح از نوع «شوروی» بوجود آوردند. شکست حکومت مصدق در نتیجه کودتا، البته نباید مانع نادیده انگاشتن این نکته کلیدی باشد که بلرزترین مشخصه مبارزه ضد استعماری مصدق، تأکید وی بر ارزشها و روشهای دموکراتیک بود همین نکته وی را نه تنها از «مستبدان روشنگر»، و عوامفریبان روحانی بلکه از دیکتاتورهای پوپولیست و ضد استعماری متمایز می‌نماید از دیدگاه ما، این ویژگی مصدق، راز مطرح بودن ویرا به عنوان یک رهبر سیاسی پس از ۵۰ سال آشکار می‌کند. به واقع پس از شکست انقلاب اکتبر توسط ارتجاع استالینی، و بالاخص در دوره «جنگ سرد» و تقابل شرق و غرب، ارزشها و روشهای دموکراتیک به بهانه مبارزه ضد امپریالیستی و دستیابی به عدالت اجتماعی، ثانوی قلمداد گشته، بعضاً حتی مانعی برای حصول به حاکمیت ملی و خلقتی تلقی می‌گردید. به عبارت دیگر در دستگاه بینشی استالینیستی و پوپولیستی، استبداد بهای استقرار حاکمیت خلق و پیروزی بر امپریالیزم و ارتجاع تلقی می‌شد. روش عناد جویانه حزب توده نسبت به حکومت ملی مصدق را نیز نه تنها در وابستگی سیاسی این حزب به اتحاد شوروی، بلکه همچنین در وابستگی ایدئولوژیک آن به الگوی شوروی باید جستجو کرد که در آن مبارزه ضد استعماری و مساوات طلبانه نه تنها نیازمند وفاداری به اصول دموکراتیک نبود، بلکه برقراری رژیم از نوع شوروی با اقتدار حزب و ارتش سرخ، یگانه شرط موفقیت در گسستن از انقیاد به

آمریکا تلقی می‌شد بی‌اعتباری حزب توده و احترام عمیق نهضت ملی - دموکراتیک به مصدق را شاید بتوان بر همین پایه توضیح داد.

دکتر مصدق نه انقلابی که طرفدار پیگیر اصلاحات بود، خلاء قدرت سیاسی پس از شهریور ۲۰ از یک سوی، و وضعیت سیاسی بین‌المللی خود ویژه ای که پس از جنگ جهانی دوم پدید آمده بود از سوی دیگر، شرایط را برای انجام یک رشته اقدامات رادیکال از طریق اصلاحات فراهم آورده بود. ملی کردن صنعت نفت و قطع نفوذ استعمار انگلیس یک انقلاب ضد استعماری بود که به واسطه اصلاحات به انجام رسید مع الوصفه بیکار مزبور با نظم سیاسی موجود در تعارض بود و نه تنها سبب تقویت و تحکیم دربار و طبقات حاکمه داخلی نمی‌شد بلکه شیرازه قدرت آنان را از هم می‌گسیخت. اصلاحات مصدق هر چند که از سکوی مجلس و سپس دولت تعقیب شدند، اما تنها به دلیل ناشن ریشه‌های عمیق در مردم و حمایت قوی مردمی توانستند به فرجام رسند. مضافاً تلاوم این اصلاحات در تعارض با ارتجاع و دربار یعنی «یالایی‌ها» قرار گرفته، لزوم یک انقلاب واقعی از «پایین» را مطرح می‌نمود. ایمان و وفاداری مصدق به ملت، و اعتقاد عمیق وی به لزوم اصلاحات موجب آن بود که مصدق همواره به مردم تکیه کند و از راه آمده باز نگردد و حتی ولو به قیمت آن که این راه به انقلاب بیانجامد مع الوصفه پایبندی مصدق به شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، و نیز روش وی در انجام اصلاحات از طریق توسل به مانورهای دیپلماتیک مبارزه قانونی و انتخاباتی، سبب امتناع و آکراه عمیق وی در تدارک مقاومت توده ای بود او حاضر بود انقلاب توده‌ها از پایین را محترم به شمارد و واقعیت آن را در صورت وقوع بپذیرد (و یا حتی دربار و مرتجعین را با تهدید به امکان بروز آن بهرسانند)، اما حاضر نبود در تدارک آن سهیم گردد و مشوق آن باشد. هر چند که در تمامی بزنگاه‌های تاریخی، مصدق تنها به مدد مبارزه توده‌ای قادر شد تهاجم ارتجاع و دربار را خنثی کند و دقیقاً بدلیل فقدان سازماندهی همین مقاومت، کودتای ۲۸ مرداد به پیروزی دست یافت. مصدق می‌توانست در موارد متعددی به دشمن امان نهد و امکان رشد بیشتری به مردم بدهد. فی‌المثل پس از شکست کودتای نهم اسفند ۱۳۳۱ و به خصوص در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، و یا پس از سیام تیر ماه ۱۳۳۱، وی می‌باید ارتش را تصفیه کند و از روحیه انقلابی مردم برای سرکوبی آنها بهره بگیرد. امرای ارتش بر کنار و مرتجعان فعال بازناشت شده، عملیاتشان خنثی گردد. یکی از تقایص عمده مصدق نداشتن سازمان و رابطه متشکل با مردم بود. احزاب چپه ملی، حزب به معنی واقعی نبودند بلکه باشگاههای سیاسی بی بودند بدون برنامه روشن و عمدتاً متکی به رجال سیاسی. از این رو مصدق و همکاران منفردش با توده‌ها تماس آزاد یک طرفه داشتند به یک معنی، روش مصدق متأثر از آموزشهای قدیمی رجال ملی بود که در آن دیپلماسی و سیاستمداری نقش قائله داشت و از عصر مبارزه سیاسی مدرن متکی به رقابت احزاب فاصله بسیار داشته به علاوه دکتر مصدق، منطبق حاکم در دوران «جنگ سرد» را زیر علامت سؤال نمی‌برد بی تردید، سرسپردگی حزب توده به اتحاد شوروی و سیاست این حزب در قبالت ملی شدن نفت به حق موجب بی‌اعتمادی عمیق مصدق نسبت به حزب توده بود. ولی این نیز یک واقعیت غیر قابل انکار است که بدنه حزب، چه در شکست کودتای نهم اسفند و ۲۵ مرداد و چه

در قیام سی تیر نقش فعال و کلیدی داشته در عمل نیز، از همان روزهای استعفای مصدق (که دیگر حالت بر کنار کردن او را پیدا کرده بود) عناصر چپی و مصدقی در خیابانهای مرکزی به هم نزدیک شده بودند. مشترکاً روزنامه‌های شاهد و شهیار را می فروختند. پس از سی تیر، زمینه همکاری و نزدیکی جبهه‌هایها و چپی‌ها فراهم شده بود. مع الوصف مصدق تا آخرین روز حکومت خود حاضر نشد رسماً همکاری حزب توده را که تغییر سیاست داده بود بپذیرد و به شعار جبهه واحد ضد استعماری بهر نحوی که مطابق جنبش بود پاسخ مثبت دهد بدین اعتبار، می‌گوییم که مصدق منطق حاکم در دوره «جنگ سرد» را که مبتنی بر عدم همکاری دموکراتها و کمونیستها بود، زیر علامت سؤال نمی برد. درک ضرورت این همکاری از جانب دکتر حسین فاطمی، یکی از مهمترین نقاط قوت این بزرگ مرد راه آزادی بود. در حقیقت، تشخیص این ضرورت از جانب فاطمی مستقیماً با جهت‌گیری وی در تأیید مقاومت توده‌ای مرتبط بود و این راه و رسم بعدها نیز در میان برخی از جریانات جبهه ملی نظیر حزب ملت ایران تعقیب شد؛ حال آن که برخی دیگر از جریانات جبهه نظیر حزب ایران از هر گونه اتکاء به مقاومت توده‌ای گریزان بودند و نظیر الهیار صالح در مقابل اصلاحات ارضی شاهانه سیاست «صبر و انتظار» را در پیش گرفتند و یا نظیر دکتر شاهپور بختیار مجدداً تحت نوای «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» به عنوان آخرین تیر ترکش رژیم شاهنشاهی جهت حفظ نظام سلطنت مورد استفاده قرار گرفتند.

انقلاب ۵۷ البته آنتی تز کودتای ۲۸ مرداد بود. مع الوصف ۲۸ مرداد در زمان خود نشان داده بود که بر خلاف تلاش دکتر مصدق، شاه ولو به قیمت سرسپردگی به سازمان سیا و امپریالیزم آمریکا، خواهان اعمال حکومتی از نوع خودکامه است و به هیچوجه به مشروطیت تن در نمی‌دهد. این کودتا در عین حال ثابت کرد که منافعان مشروعه در انتخاب فیما بین مشروطیت یا استبداد، تردیدی در جانبداری از استبداد بروز نخواستند داد. از این رو دستیابی به آرمانهای انقلاب مشروطیت و تناوم میراث مصدق جز از طریق استقرار یک جمهوری دموکراتیک لائیک قابل حصول نمی‌باشد.

۱۵ اوت ۲۰۰۱

درس‌هایی آموختنی

غلامرضا بقایی

پاسخ یکم

روزی که با آن فتنه و دشنه و دلار، باغ امید «احمد آباد» را سوختند، من نبودم، دو سال پس از آن بر روی خشت افتادم؛ یعنی که آموزه‌ی من از آن «مرداد گران» تنها حافظه تاریخست و خاطره سزاوار نیم سده بازگفته و بازنوشته، این به یادگار مانده نه تنها ملات تلاش کاوشگرانه نسل من، که حتا محل جستجوی چندین نسل شینای جوان پس از من است.

شاید پیگیری‌های آن امید و آرزوی ملی‌ی بر زمین مانده تنها شانس امروز ماست برای ساختن این خانه خراب، نه که بیهانه یا پرچمی رو در روی بیرق دین، که عین خواسته‌ایست استوار بر استقلال اندیشه. حاکمیت قانون مردم، و آزادی‌ی فراگیر همه این مرز و بوم، اگر می‌خواهیم از این پختک کشنده ناهم‌زمان رهایی یابیم.

پاسخ دوم

دکتر محمد مصدق را هم به دلیل جایگاه طبقاتی و هم به سبب ویژگی‌های اندیشگی در مقام یک تجدد خواه درس خوانده‌ی غرب، می‌توان یکی از تلاشگران پسین انقلاب مشروطه با چند دهه تجربه و دانش جدیدتر دانست.

انقلاب مشروطه حاصل بحران تجدد و سنت، و محصول تضاد یک جامعه استبداد زده با جهان رو به پیشرفت بود (ماشالله آجودانی، ۱۳۸۰).^۱ به بیان دیگر، هدف عرفی کردن جامعه و تنظیم روابط اجتماعی و حقوقی‌ی مردم بود به گونه‌ای که هیچ قدرت آسمانی در آن جایی نداشته، هر گونه امتیاز فردی، گروهی، و طبقاتی را از میان برداشته، و حقوق مردم در برابر قانون را تضمین کند (باقر مؤمنی، ۱۳۸۰).^۲ در واقع مسئله اصلی‌ی آن تحول، همانی‌ست که امروز نیز از آن با نام «جامعه‌ی مدنی» یاد می‌کنیم (عباس میلانی، ۱۳۸۰).^۳

اگر در مرور تحولات صد ساله معاصر میهن‌مان، به سه مقطع تاریخی متفاوت ولی با یک خواست نسبتاً یکسان باور داشته باشیم، این هر سه عبارتند از سالهای پرتاب و تاب آغازین سده حاضر (انقلاب مشروطه و استمرار آن در پوشش نواندیشانه دیگر در دهه‌های بیست و سی خورشیدی که نقش دکتر محمد مصدق و اندیشه او در آن برجسته‌ست)، تحولات سالهای نیمه دوم دهه پنجاه که به انقلاب بهمن فرا رویید، و سرانجام رویکردهای اخیر در نیمه دوم سالهای دهه هفتاد خورشیدی.

فارغ از برخی دستاوردها، این هر سه تجربه تاریخی یا شکست خوردند یا به تثبیت اهداف و آرمانهای نخستین خود یعنی ایجاد جامعه مدنی دست نیافتند. چرا که «واقعیت جامعه مدنی چیزی نیست جز حضور قدرتمند نهادهای مدنی‌ی حایل میان دولت و ملت که می‌توانند دموکراسی را در جامعه ما به ارمغان بیاورند. (عباس میلانی، ۱۳۸۰).

در حالی که سیاستهای نوسازی‌ی اقتصادی‌ی رژیم گذشته خاصه بعد از سرانجام شدن دلارهای نفتی در نیمه نخست دهه پنجاه خورشیدی، منجر به ظهور یک طبقه متوسط نسبتاً مرفه شد ولی به دلیل بی‌باوری‌ی مجموعه نظام پهلوی به شکل‌گیری‌ی نهادهای مردم‌گرا، این اصلاحات اقتصادی آن چنان در سطح باقی ماند و باعث محرومیت‌های وسیع اجتماعی و سیاسی گشت که «سبیل بهمن» به تعبیر زنده یاد «بازرگان» اجتناب ناپذیر می‌تمود.

اگر این مسیر پنجاه ساله را با چشم پوشی از برخی افت و خیزها یکسان بیناریم، اندکی بیشتر از دو سال طول عمر دولت ملی‌ی دکتر مصدق ولی یک استثنای متفاوت از قاعده‌ست. «مصدق بر آزادی و استقلال ایران پای می‌فشرد. با دیکتاتوری‌ی پهلوی‌ها مخالف‌ست. علیه امتیازهای مالی و فساد اداری مبارزه می‌کند. مدافع دموکراسی‌ست. و خواست او حکومت

قانون، نو سازی، تجدید و بر اساس واقع بینی فرهنگی و رضایت مردم است» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲)؛^۴

اگر در آن سالها حاملین «اندیشه تجدید خواهی یا لایب تفکر روسی منجی طلب» (عباس میلانی، ۱۳۸۰) منافع ملی را در پای شیفتگی بیهوده ایدئولوژیک خویش قربانی می کنند مصدق خواهان قانونمند کردن مناسبات اجتماعی و تأمین حقوق مردم است.

اگر در هنگامه نهضت ملی کردن صنعت نفت سیاست حذف، خشونت و چوب لای چرخ گذاشتن به عنوان حلقه های معیوب از زنجیره کارنامه کاربدستان سیاسی بیرون از حکومت لوزیابی شود - همچون تلاشهای ویرانگر آن «قبیله نفتی» - دکتر مصدق بر مشارکت عمومی و احقاق ملی باور دارد. پافشاری مصدق بر استقلال اندیشه و در پیش گرفتن سیاست موازنه منفی اگرچه هم قبیله نفتی را خوش نیامد و هم سبب ساز آن شد که برخی از همراهان او در «جبهه ملی» به جایگاه واقعی خود رانده شوند (چهره هایی همچون مظفر بقایی) اما دستاوردهای عظیمی در جنبش ملی و چپ ایران بجای گذاشت.

جدا از سرنوشت غم انگیز کنونی رهبری مجاهدین خلق، بنیانگذاران این سازمان، منش و روش استقلال طلبی در حوزه سیاست و اندیشه سیاسی را از مصدق آموختند همچنین ست برخی از پیگیران و پیروان وقادار اندیشه چپ همچون زنده یاد بیژن جزنی که چندین نسل از رزمندگان آزادی میهنمان متأثر از باورهای او هستند از آن جمله اند فعالین سیاسی چپ در زندانهای رژیم گذشته که هنوز می توانند بر درسهای ارجمند بیژن جزنی گواهی بدهند که در نزاع میان «پرو چینی» ها و «پرو روس» ها در محیط زندانها و یا حتی بیرون از آن، همواره بر استقلال اندیشه عنصر انقلابی ایرانی تکیه داشت.

از آن جایی که در طی سالیان، اندیشه بیژن جزنی به عنوان حلقه واسط میان مجموعه جنبش ملی و چپ ما رقم خورده بود و خود او از نزدیک تجارب ارزشمندی را - خاصه در جنبش ترقیخواه دانشجویی، پشت سر داشت، بنظر می رسد بیش و پیش از دیگر یاران خود در اردوی چپه متأثر از آرای مصدق یعنی پای بندی به استقلال اندیشه مبارزان راه آزادی و دموکراسی در میهنمان بود.

شاید برجسته ترین نشان ماندگار اندیشه و عملکرد مصدق را بتوان در جسارت تاریخی او در امر ملی کردن صنعت نفت جستجو کرد؛ واقعاتی تاریخی که برخی شیفتگان میهن دوست آن را همچون حماسه های ملی می شناسند این تلاش ماندگار و اثر بخش همچون میراث گرانبغایی نه تنها پیش روی همه کسانی است که به استقلال اقتصادی میهنمان باور دارند بلکه سبب «آگاهی ملت های ستمدیده در مبارزه با غارتگران جهانی و الهام بخش نهضت های آزادی بخش منطقه در مبارزات ضد استعماری» شان گشت (نعمت اله جهانپناوی، ۱۳۷۸)؛^۵

آزاد اندیشی مصدق و باور عمیق او به طرح آرا و اندیشه های گوناگون اجتماعی و سیاسی یکی دیگر از درسهای آموختنی رهبر ملی مردم ایران است شاید امروز که دیوارهای آهنین نظامهای ایدئولوژیک یکی پس از دیگری فرو می ریزند این رویکرد بدیهی بنظر آید ولی نگاهی به تحولات امروز میهنمان و اقبال عمومی از گسترش نظرات دگراندیشان در مقابله با

حاکمیت دینی و تقسیم‌بندی مضحک شهروندان جامعه به خودی و غیر خودی، اهمیت باورهای دموکرات متشابه دکتر محمد مصدق را باز می‌تاباند.

تاریخ حکایت دارد که در دوران کوتاه نخست وزیری‌ی دکتر مصدق با تمام کوششهایی که در راه اخلال در آزادی‌ی قلم و بیان و تشکیل اجتماعات بوجود می‌آید و علیرغم تمام گرفتاریهایی که عوامل حزب توده و سایر دستجات راست افراطی ایجاد می‌کنند، محمد مصدق از آزادی مطبوعات و رشد تانسن و آگاهی‌ی مردم در امور سیاسی دفاع می‌کند.

بنظر می‌رسد که طرح دوباره مصدق و اندیشه او پس از نیم سده، نتیجه به بن بست رسیدن دو تجربه تاریخی در کشورمان باشد شکست افسانه پردازی‌های بیرقفلان حکومت اسلامی در بیش از دو دهه حاکمیت دین، و ناروایی اندیشه‌ی سیاسی و برخی روشهای جزم گرایانه در اردوی چپ.

از این رو، نگاهی روزآمد به اندیشه‌های دموکراتیک رهبر ملی‌ی مبارزات مردم ایران و پیگیری‌ی آنها در حیات سیاسی و فرهنگی‌ی ایرلن امروز طلب می‌کند که با تأکید بر وجوه ارجمند کارنامه مصدق، و به هدف پرهیز از بازآزمودن ناکامیها و شکستهای تاریخی‌ی نیاکانمان برخی خطاهای جدی‌ی اندیشگی و شخصیتی‌ی مصدق نیز باز شناسانده شود.

علیرغم این واقعیت که تلاشهای تا پای جان مصدق برای احقاق حقوق ملی‌ی مردم ایرلن (ملی کردن صنعت نفت) برگی درخشان در کارنامه اوست، ولی شاید با نگاهی امروزی به معادلات جهانی و ملی، بشود چنین گفت که انگای پایهای رهبر ملی‌ی ما بر نوعی آرمانگرایی بدور از واقعگرایی‌ی سیاسی سبب شد که برخی دستاوردهای گرانقدر آن - حداقل در حوزه سیاسی - طول عمری کوتاه داشته باشند. پرسش اینست که اگر مصدق ضمن پایبندی بر سر منافع ملی‌ی دراز مدت مردم کشورمان ولی با برگزیدن روشهایی متفاوت به برخی سازشهای مقطعی با طرفهای درگیر قضیه نفت (انگلیسی‌ها) تن می‌داد، آیا مسیر تحولات سیاسی‌ی پس از آن - خاصه وحدت عمل جهانخواران نفتی از سوئی و دستگاه حاکمه داخلی به ویژه دربار - در به زیر کشاندن دولت ملی‌ی او دگرگون نمی‌شد؟ آیا در چنان وضعیتی، مصدق توانمندتر قادر نمی‌بود که در روندی پایدارتر به اصلاح امور و نهادینه کردن قدرت مردم از طریق ایجاد نهادهای مدنی که خواست لو بود همت کند؟ آیا تلاوم چنان کوششهایی باز به محدود کردن اختیارات دیکتاتوری‌ی پهلوی و سایر اهل دربار و در نتیجه کوتاه کردن دست آنان از دخالت در سرنوشت سیاسی‌ی میهن مان منجر نمی‌شد؟

این پرسشها از آن رو قابل تأملست که تاریخ صد ساله اخیر کشورمان همواره چرخهای بوده است از یک دور باطل استبداد حکومتی، سرکوب طولانی مدت، و انقلاب و خشونت، و نه حضور دورملی از آرامش کارساز به انجام تحولات و اصلاحات عمیق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برای پی‌ریزی‌ی شالوده‌های بنیادین در کشورمان.

نیز مرور تاریخ ۲۸ ماهه دولت ملی‌ی مصدق به این ارزیابی می‌انجامد که گویی پیشبرد آن تحولات سیاسی‌ی عظیم و شایسته عمدتاً بر کوششهای فردی‌ی خود مصدق استوار بوده است.

تا تلاش برای سازماندهی و تقویت نودهای نهادهای متجسم و تشکیلاتی تا بتوانند هم چون بازوهای قدرتمند در مقابله با توطئه‌های براندازانه واکنش نشان دهند.

تردید نیست که مصدق در آرمانها و اندیشه‌هایش برای رهایی مردم از استبداد داخلی و غارتگران جهانی، صادق، باهوش و پرکار بود، ولی بنظر می‌رسد ترلززل و تردید در مقابله با قانون شکنی‌های شاه و درباریان، و ملاری او در برابر فساد ریشه‌دار آنان از سویی، و برخی ویژگی‌های فردی همچون تند خویی و انعطاف ناپذیری در همراهی با یازان خویش در «جبهه ملی» که به پاره پاره شدن آن انجامید، زمینه‌های دیگر ناکامی او در تحقق آرزوهای سیاسی‌اش باشند.

درس اخیر آموختنی است از آن رو که کوشش برای همگرایی‌های خردمنگانه برای ایجاد یک نیروی جانشین ملی و دموکراتیک سازمانگر در مقابله با استبداد دینی در کشورمان ضرورتی حیاتی است ولی نه به بهای عمل به پیشنهاد برخی از سلطنت‌طلبانی که به لطف سیاست‌های رژیم اسلامی کُرکری می‌خوانند! و اتحاد ملی در زیر پرچم ولایت خود خوانده نظام پادشاهی را توصیه می‌کنند، بدون آن که تکلیف خود با آن «مرداد گران» و بیش از ۲۵ سال سلطنت خودکامه‌ی پس از آن را روشن کرده باشند.

سیدنی - استرالیا (یکم شهریور ماه ۱۳۸۰)

پانوشتها

^۱ آجودانی، ملاشالله، رادیو آزادی، ۱۳ مرداد ماه ۱۳۸۰؛ مؤمنی، باقر، رادیو برابری، ۲۱ مرداد ماه ۱۳۸۰؛ ^۲ میلانی، عباس، رادیو آزادی، ۱۳ مرداد ماه ۱۳۸۰؛ کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه‌ی احمد تدین، انتشارات رسا، ۱۳۷۲؛ ^۳ جهانپوری، نعمت‌الله، مصدق و نهضت‌های متعلقه‌ی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۸.

دو پاسخ و دو پرسش

أبو الحسن بنی صدر

۱- از میان خاطره‌ها، این خاطره را انتخاب می‌کنم: با نام مصدق بود که احساس غرور پیدا کردم. در مقام توضیح، یادآور می‌شوم که دوران کودکی اینجانب در استبداد رضاخانی می‌گذشت. مردم با یکدیگر به کنار، در خانه‌های خود نیز، اگر جرأت پیدا می‌کردند سخن بگویند به نجوا بود. باور همگانی بر این بود که او را انگلیسها آورده‌اند ایرانیان را خوار و خفیف کند. وقتی قوای متفقین ایران را اشغال کردند، به دبستان می‌رفتم. روزی چند امریکایی در برابر خانه ما آمده بودند پسر عمومی مرا می‌خواستند امریکایی که چند کلمه فارسی یاد گرفته بود، نام پسر عمومی مرا پرسیده بود و می‌دانست. می‌گفت: «حیب اینجا، ما او را کشتاد» علت نیز این

بود که حبیب یک آمریکایی در مقام تجاوز به ناموس را یا لگد زده بود. با استبداد دست نشانده رضاخان و حضور چند آمریکایی در برابر خانه دانستم احساس ناتوانی و خفت تا کجا تلخ است. در کلاس ششم ابتدائی بودم که از همدان به تهران آمدم و دوره دبستان را در این شهر به پایان بردم. آن زمان مجلس قرار گرفته بود میان محله‌های سکنای خانواده‌هایی که با یکدیگر دوستی داشتند و بچه‌های آنها همبازی بودند فراوان از برابر مجلس رفت و آمد می‌کردیم. نماینده‌ها را اغلب می‌دیدیم و در خانواده‌های خود از آنها می‌شنیدیم. در خانواده، پدرم مصدق را مردی مخالف سلطه انگلیس و روس و سید ضیاء را عامل انگلیس معرفی می‌کرد. برادر بزرگم، مرحوم فتح‌الله بنی صدر، دانشجوی دانشکده حقوق بود او مصدقی پر حرارتی بود. توده‌های را عامل روس و سید ضیاء را رهبر آنگلو فیلیا و مصدق را ملی و خواهان استقلال ایران از سلطه قدرتهای خارجی معرفی می‌کرد. با هم بازیهای «جنگ مصدق با سید ضیاء» را می‌کردیم. احساس غرور را اینسان پیدا کردم. این احساس، با نهضت ملی ایران به رهبری مصدق بنیادی استوار یافت. امروز که بعد از تجربه هستیم، می‌توانیم بفهمیم چرا، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نسلی که احساس غرور، غرور آزاد و مستقل زیستن را پیدا کرده بود، امید را نیاخت و سرانجام بساط سلطنت دست نشاندۀ یهلوپها را بر ایران، برچید. چنان که، بدون تردید، نسل انقلاب، نسلی که در انقلاب، غرور انسانی جسته و خود را به مثابه نسل آزاد و مستقل باز یافته است، بساط استبداد ملاتاریا را برمی‌چیند.

۲- نظر خود را درباره اندیشه و روش مصدق، در کارهای مختلف، توضیح دادم. آن زمان که لو «موازنه منفی» را اصل راهنما کرد، دوره «ایدئولوژی»های ولرداتی، لیبرالیسم، مارکسیسم - لنینیسم، سوسیال دموکراسی بود. وقتی نظریه سلطه را از دید مصدق نوشتیم، جماعتی اعتراض کردند که چرا برای مصدق نظریه می‌سازم! اما امروز، بسیاریند که می‌توانند بفهمند جهانی خالی از روابط مسلط - زیر سلطه، جز بر اصل موازنه منفی بنا نمی‌توان کرد. بر این اصل است که ملت‌ها می‌توانند از روابط سلطه آزاد شوند. اینک که جهانی شدن در سلطه ماوراء ملیها بر اقتصاد جهان و به مهار آنها در امنیت نیروهای محرکه، خلاصه می‌شود ایجاد نظام سیاسی جهانی مردم سالار و توانا به مهار ماوراء ملیها و به سمت بخشیدن به نیروهای محرکه در رشد، تنها بر اصل موازنه منفی میسر است. بر این اصل است که سلطه‌گر می‌تواند خود را از سلطه‌گری آزاد کند و زیر سلطه نیز بر این اصل است که می‌تواند خود را از پندار و گفتار و کرداری آزاد بگرداند که بیانگر تن دادن به حقارت و خفتند بر این اصل است که انسانها می‌توانند رها از روابط سلطه، در جهانی آزاد و آباد زندگی کنند. آزادی و عدالت که در غرب نتوانستند آشتی بجویند، بر این اصل است که تحریفهای بایسته را می‌یابند و آشتی و بیشتر از آن می‌کنند: آزادی و عدالت از یکدیگر جدائی ناپذیر می‌شوند و عدالت میزان آزادی می‌گردد.

الف - در جهانی که بیانها همه بیان قدرت بوده‌اند و، به تجربه، اعتبار باخته‌اند این بیان آزادی است که بکار می‌آید و این بیان جز به اصل موازنه علمی به اندیشه در نمی‌آید و بر زبان جاری نمی‌شود و به دست جامعه عمل نمی‌یوشد. از این رو موازنه علمی و بیان آزادی امروز مطرح است و در آینده بیشتر از امروز مطرح خواهد شد.

ب - مصدق زنده است. به اندیشه راهنما و به اخلاق که آن اندیشه در عمل اوست. پیشاپیش انسانها را به آزادی، به بازیافتن حقوق، به استقلال، به غرور انسانی یا زیست در آزادی، در حقوق، در استقلال می خواند.

ج - از قوتها و ضعفهای کار او، یک قوت و یک ضعف را می آورم:

قوت او در اندیشه خلاق او است: مبارزه برای استقلال و مبارزه بر ضد استبداد را مجوز سازش به هیچ قدرت خارجی نکرد. بر همان اصل موازنه منفی، در این دو مبارزه ... که در واقع یک مبارزه اند - روی پای خود ایستاد و به مردم خویش تکیه کرد. تنها مبارزه‌ای با این روش بود که می توانست ادامه بجوید و قریبی است که ادامه یافته است. تنها این مبارزه است که آزادی و استقلال را هدف کرده است و بدون تردید به این هدف می رسد.

ضعف کار او، بخشی در خود او و بخشی در کسانی بود که با او همکاری می کردند و یا خود را در خط او می دانستند. در این جهان، دو نوع تنهایی وجود دارند. یکی تنهایی قدرتمندان، هم زمانی که بر قدرتمند و هم به هنگام از دست دادن آن. علت نیز اینست که قدرت باید تنها باشد تا واقعیت پیدا کند. دیگری تنهایی انسانهایی است که اندیشه آزادی در سر دارند و دیگران اندیشه آنها را در نمی یابند. آیا آزادی و استقلال را بر اصل راهنمای آنها در نمی یابند. در خاطرات دکتر فاطمی می خوانیم که او با تنی چند از همکاران مصدق، شبی را در بحثی سخت دردآور گذرانده و فردای آن شب، ماجرا را به مصدق گزارش کرده و مصدق گریسته و گفته است: ببینید با چه کسانی دارم یا امپراطوری انگلیس می جنگم. از بسیاری کسان، این احساس تنهایی را که مصدق می کرد شنیده‌ام. با وجود این، به قیمت از دست رفتن اصل راهنما و هدف آزادی و استقلال - که بر آن اصل جدائی ناپذیر هستند - حاضر نشد از تنهایی بیرون آید و به دلخواه دیگران عمل کند تا آنها خود را از او بدانند. او که قریبی تجربه بود می دانست که بسیارند که او را پوشش سیاسی می کنند که بیگانه از راه و روش او و بسا ضد آنست. چنان که شد و دیدیم که یکی مدعی هواداری مصدق، قوای صدام را به ایرتن کشاند و دیگری، بنام مبارزه با رژیم خمینی، به آشوب او رفت. از رهگذر آگاهی بر این امر بود که وارد عمل شد تا مسؤولیتها مشخص شوند: مسؤولیت جبهه ملی اول را برعهده گرفت و مسؤولیت جبهه ملی دوم و سوم را برعهده تشکیل دهندگان آن دو نهاد. با وجود این کم نیستند آنها که توسل به قدرت خارجی برای مبارزه با استبداد ملاتاریا و یا همنشینی با معرفهای استبداد و وابستگی را مجاز می شمارند و گمان می برند قیافه قدرت حلیلی را با زدن نقاب مصدق، می توانند بیوشانند. ضعفی که این سوباستفاده را میسر ساخته است، هویت «لیبرال» است که برای مصدق ساخته اند. بخشی از این ضعف ناشی از بسط ندانن اصل موازنه منفی است. هر بیان آزادی در معرض بیگانه شدن از خود در بیان قدرت است. از این رو، بسط موازنه منفی و شفاف کردن بیان آزادی و عمل به بد آنست که دست سوباستفاده کننده را باز می کند و مانع از آن می شود که راه و روش آزادی گم شود.

حکایتی ساده از دوران کودکی

عبدالمجید بیات مصدق

فصلنامه آزادی

بنابر تقاضای آن نشریه و با عرض تشکر چند خطی را جهت آن فصلنامه تقدیم داشته و در صورت قبول امیدوارم که عیناً به چاپ برسانید

این حقیر نخواستم مانند نویسندگان محترم نوشته‌ها و گفته‌های پدربزرگم دکتر محمد مصدق را تحلیل و تفسیر و مقایسه نموده و از آن کتلی یا مقالهای استخراج و از نظر خوانندگان بگذرانم - چون نویسنده حاذقی نیستم که بخواهم با قدرت قلم ناگفته‌ای را گویا نمایم. از این رو نوشته‌ام گذری به طفولیت است. آن چه که آموختم و در خاطره‌ام ضبط شده است از مکتب پدربزرگ و مادربزرگی است که عمق افکار و رویه آنها به مرور زمان برایم درس زندگی شده و به آن مانوس گردیده‌ام. این نوشته پرده‌ای از زندگی خصوصی برنخواهد داشت. حکایتی است ساده از کودکی!

در این جا با اجازه خواننده کمی به حاشیه می‌روم و برای روشن شدن شرایط زمانی داستان، اول از نطق دکتر مصدق در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس چهاردهم که ضمن مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی بیان شد و سپس در تکمیل آن از شرح حال مختصر او، مدد می‌گیرم:

«از دوره هفتم تقنینیه که من تر سیاست دور شدم، قریب ۱۶ سال می‌گذرد که اغلب در احمدآباد نزد هستان ساوجبلاغ به فلاح مشغول و خیالم ناراحت و از آنیه خود بی‌بهایت نگران بودم و گاه می‌خواستم با پای خود به زندان قصر بروم و در آن جا روحاً و جسماً هر دو مقید بمانم تا این که در پنجم تیر ماه ۱۳۱۹ بدون جهت و دلیل، مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آن به زندان بیرجند انتقال دادند در عرض راه و در زندان، دو مرتبه اقدام به خودکشی نمودم و پس از نرس ماه تحمل سختی و مشقت، از آن جا مرا به احمدآباد آوردند و تحت نظر مأمور شهرستانی بودم تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی من هم رسید ولی تصمیم گرفتم در همان جا بمانم و در سیاست دخالت ننمایم. انتخابات این دوره که شروع شد به من نوشتند که دوری از اوضاع صلاح نیست، اگر اهل تهران در هفت دوره اخیر نتوانستند به من رأی بدهند در عقیده خود باقی هستند. بود اینست که اگر تر خدمت سرباز زخم و بلاز در کنج عزلت و انزوا بمانم، اگر امور اجتماعی خوب نیانند، امور انفرادی هم بد می‌شود پس لازم است که اول هر کس در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح کند...»

در همین زمینه نیز در شرح حال مختصر مقدمه کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقبیتی» که در سال ۱۳۲۴ در تهران منتشر شد شرایط سیاسی زمان چنین توصیف شده است:

«ها دوره ششم تقبیتی که انتخابات تهران آزاد بود مردم به هر کس عقیده داشتند او را می‌نوشتند. در این دوره دکتر محمد مصدق با ۸۰۱۷ رأی وکیل سوم تهران شد ولی اثر دوره هفتم که دولت در انتخابات تهران نیز، مثل سایر نقاط کشور [در دوره ششم] دخالت نمود دکتر هم که از مخالفین دولت بوده انتخاب شد و کسی جرأت نکرد سؤال نماید که مردم تهران چطور همگی از عقیده خود تا این درجه علول نموده‌اند که حتی در اوراق رأی یک اسم هم از او نبردند؟! دکتر مصدق چون انتخاب شد دیگر مصونیت پارلمانی نداشت و دولت می‌توانست متعرض او بشود و تلافی گفته‌هایش را درآورد برای جلوگیری از هر بهانه‌ای به دست دولت، از معاشرت و حشر با جامعه اجتناب می‌کرد و از اقامت در شهر احتراز می‌نمود. سالها به این منوال گذشت و زندگی یک نواخت او تغییر نکرد تا این که ... به دست مأمورین شهرستانی گرفتار گشت...»

* * *

خانه مصدق السلطنه را باغ بزرگی احاطه کرده بود ساختمان اصلی از دو طرف به دو قسمت تقسیم شده بود طرف جنوب، اندرونی و طرف شمال، بیرونی، با دیواری سرتاسری که در دو قسمت شرقی و غربی ساختمان باغ را نیز به دو قسمت تقسیم می‌کرد. خانه کوچکی در قسمت اندرونی به این ساختمان اتصال داشت که منزل گیس سفید مادر بزرگم خانم ضیاء السلطنه (زهره مصدق) بود - والده میرزا خانمی بود بی‌اندازه متدین که ریاست و اداره خانه را به عهده داشت و از دوران طفولیت خانم ضیاء السلطنه که مادرش را زود از دست داده بود در خانه پدر ایشان حاج سید زین العابدین امام جمعه تهران واقع در پشت مسجد شاه، او را سرپرستی می‌نمود بعد از ازدواج ضیاء السلطنه با مصدق السلطنه نیز به عنوان گیس سفید همراه عروس دلخواه امور خانه را به عهده گرفت و همه چیز زیر نظر او انجام می‌شد. در ماههای عزاداری تزیینات دهنده روضه‌خوانی و تهیه کتندة نذری لولادان که برای سلامتی هر یک، بنا به رسم روز به نام یکی از امامان طایف و تقسیم می‌شد هم او بود یکی دیگر از اجزای خانه، شریعت خانم، همبازی کودکی خانم در منزل پدرش بود دو اولاد ارشد پدر بزرگ و مادر بزرگم، ضیاء اشرف و احمد خان که در سوئیس بودند، بعد از جنگ اول جهانی به وطن بازگشتند و در ایران با پسر عمه و دختر عمه خود ازدواج نمودند دختر، ضیاء اشرف دارای پسر شد که با کوچکترین خواهرش، خدیجه تقریباً هم سن و سال بود - فرزندان از سوئیس بازگشته به عادت آن جا پدر و مادر را «پاپا» و «مامان» صدا می‌کردند که بین سایر فرزندان نیز رایج شد که بعداً نیز سایر نوهها با اضافه کردن «بزرگ» آنها را «پاپا بزرگ» و «مامان بزرگ» می‌نامیدند.

طفل نارسیده‌ای، هفت ماهه به دنیا آمدم، پدر بزرگ و مادر بزرگ برای زنده نگاهداشتنم دایه‌ای سالم از قصبه کن نزدیک تهران انتخاب کردند که از توادد حاج سلا علی کنی بود و توانست با شیر خودش به اسکلت نارسیده من قلمتی بدهد. دایه من سواد نداشت ولی تمام قرآن را از بر بود. بعد از نمازش ورق به ورق قرآن را میخواند بدون این که لغات عربی را تشخیص بدهد - چندی که به سن بچگی رسیدم صاحب دوچرخه‌ای شدم که اولین پایه و قدم آزادی برای یک طفل بود. خانه پدر و مادرم در خیابان پهلوی در همسایگی رضا شاه واقع بود. در اطراف قصر شاه رفت و آمد را کم و بیش قدغن کرده بودند، از این رو عالمی بود برای دوچرخه سواری. دوچرخه من کهنه بود که اغلب احتیاج به تعمیر زنجیر داشت و تنها دکان دوچرخه سازی در خیابان استخر قرار داشت. این خیابان که خیابان سپه را به خیابان جامی وصل می‌کرد خیلی با صفا بود.

دو طرف آن خیابان را درخت‌های بزرگی احاطه می‌کرد که سایه به روی پیاده‌رو و خیابان خاکی می‌انداخت. جوی آبی در جریان بود و دکانین اطراف شامل بود لژ نانوا، خیاطی، ذغال فروشی، میوه فروشی، یک قهوه‌خانه با بقالی. در این محل تره بار و میوه کن به بازار می‌آمد و دایه من لژ همشهری‌هایش اخبار فامیل را میگرفت. یک دکان هم وجود داشت که علاوه بر اهنگری تعمیرات ماشین و پنچرگیری می‌کرد. برای تعمیر دوچرخه، من مشتری این تعمیرگاه بودم - دایه‌ام با اغلب دکان‌دارها با رفت و آمد به این خیابان آشنایی داشت - جلوی دکان بقالی و قهوه‌خانه همیشه دیگی از آش برای نهار کارگرهای آن حوالی روی اجاق هیز می‌پزد می‌گذاشتند قهوه‌چی، همیشه یک کاسه گلی لعاب آبی رنگ را از آش می‌کشید و برای چشیدن به او تعارف می‌کرد - یک روز که برای پنچرگیری دوچرخه به خیابان استخر رفته بودیم مطابق معمول وقتی به قهوه‌خانه رسیدیم صاحب دکان آشی در کاسه ریخته به دایه‌ام تعارف کرد - با گرفتن کاسه دایه‌ام نگاهی تعجب‌آور به آن انداخت و گفت.

- مشهدی قنبر چرا کاسه گلی آبی رنگ را با شیشه‌ای عوض کردی؟ آن مال وطن بود و این مال خارج است!

- مشهدی قنبر گفت: حاج خانم تعجب نکن آش که همان است که همیشه می‌بختم نخود و لوبیا و برنج همان است سبزی زیادتری دادم پاک کردند چون هوا دارد گرم می‌شود و مزاج احتیاج به لینت دارد، اگر کاسه را عوض کردم خواستم فرنگی ماب بشوم!

- دایه‌ام گفت: مشهدی قنبر از این آش‌ها زیاد پختی و هر بار یک چیزی از آن کم و زیاد کردن که مرزه آش را عوض می‌کنند، انشاءالله مال شما همیشه یکنواخت باشد!

من از بچگی در خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ با خاله هم سن خودم بزرگ شدم. پایا و مامان من را با نگاه اولادی می‌دیدند - در باغ اندرونی کمتر مردی گزار می‌کرد، جز حاج عبدالله خان یا برادران و اقوام مادر بزرگم.

در نزدیکی منزل کودگستانی بود به نام تربیته من و خاله‌ام را به آن جا گذاردند که کم کم عادت به مدرسه رفتن پیدا کنیم. یک روز عده‌ای آمدند و کودگستان را تعطیل کردند! چون این

<http://www.chebayadkard.com/>

کودکستان در همسایگی شاه بود و برای توسعه و ساختن کاخ و سر در آن به زمین و ساختمان کودکستان احتیاج داشتند بدین واسطه به کودکستان زان دارک رفتیم. هر روز صبح مشهودی غلام یک الاغ پالون می‌کرد خاله و من با قابلمه نهار سوار بر الاغ از خیابانها می‌گذشتیم، در رسیدن، ما را تحویل دربان کودکستان می‌داد و خود می‌رفت: یک روز، خاله‌ام را که شیطانی کرده بود خواهر راهبه تنبیه کرد. خاله از کودکستان فرار کرد و در خیابان اسلامبول سرگردان شد! برحسب اتفاق، خویشاوندی در گذر از آن جا خاله را می‌بیند. با سؤال از او که با کی آمده به خیابان، متوجه فرار او می‌شود. درشکهای صفا می‌زند و او را به خانه می‌رساند. با این فرار کودکستان رفتن موقوف گردید.



دکتر مصدق با کوچکترین فرزندش خدیجه و بزرگترین نوهاش عبدالمجید بیات مصدق

در اندرونی شریعت خانم تقال من و خاله بود. شبها فلیونی چاق می‌کرد یک طرف او من و یک طرف خدیجه تکیه بر پشتی به قصه‌های او تمام گوش می‌شدیم. از امیر ارسلان نامدار می‌گفت که عاشق فرخ لقا بود از خوبی شمس وزیر و بد چنسی قمر وزیر که جادوگر بود — می‌گفت قمر وزیر مانع بود که امیر ارسلان به معشوقه خودش برسد. با جادو در دیگ بزرگی آبی می‌یخت که همه چیز در آن مخلوط بود. اشخاص را که می‌خواست به فرمان خود در آورد، وقتی معجون دیگ خنک می‌شد آنها را در دیگ غسل می‌داد و وردی به آنها می‌خواند که از آن به بعد، تابع او می‌شدند و از فرمانش سر پیچی نمی‌کردند. با این قصه‌ها به خواب می‌رفتیم.

خدیجه سلطان که مأمور رختخوابها بود و آنها را در اطاقی دیگر روی زمین برای مامان و من و خاله آماده کرده بود، می آمد و یکی به بغل شریعت خانم، یکی به بغل او ماهارا به رختخواب می گذاردند.

کم کم وضع خانه تغییر پیدا می کرد. اسبابها و اثاث زیادی جمع آوری می شد و توسط دلایلهایی که به خانه می آمدند به فروش می رسید؛ از عده کلرکنان در بیرونی کاسته می شد؛ در اندرونی والده میرزا به آخر عمرش رسیده بود و از دنیا رفت؛ شریعت خانم رفت خانه شوهرش شریف العلماء.

خانه جدیدی در خیابان پاستور اجاره شد که باغی داشت مشهور به باغ اطلسی و قنات آبی از آن می گذشت. این خانه ترکیب می شد از سه ساختمان بی تناسب و یک حوض خانه. قسمتی که کنار در ورودی بود به بیرونی تبدیل شد و قسمت دیگر به اندرونی، اختصاص یافت! اسبابها را حمالها به گاری گذارند و شکستیها را طبق کشها با طبق بر روی سر به خانه جدید آوردند. در خانه بسته شد و رفت و آمد اکثراً زنانه و منحصر شد به روابط فامیلی و مناسبات مادرزگی!

پاپا در بیرونی برای خودش کتابخانه اش را درست کرد و بیشتر به مطالعه می پرداخت و به درس خاله و من می رسید.

یک بار برای درس پس دادن، تکلیفی را که باید انجام می دادم، ننوشته بودم. پاپا برای ترساندن من ترکه ای از درخت گرفت که به کف دستم بزنند. من پا به فرار، او به دو من به دو که مامان سر رسید و گفت: « آقا چه می کنی؟ بیا ننه جون بغل خودم! تا ببینم بچه مرا کی جرأت میکند ترکه بزند!» و من را در بغل گرفته پاپا سر رسید، بشیمان از کار خودش و با دو بوسه به هر کدام، کار خاتمه یافت و من قول دادم که بچه درس خوانی باشم و مشق خود را مرتب بنویسم!

پاپا، بیشتر اوقات به احمد آباد می رفت و چون تازه ساز بود زراعت آن احتیاج به سرکشی و مراقبت داشت. همه چیز تحت نظر نظمیه بود، برای خروج از شهر و رفتن به احمدآباد باید جواز عبور از پلیس گرفته می شد تا بتوان از پستهای کنترل نظمیه هنگام ورود به هر شهر و خروج از آن، گذشت. در منزل همه می دانستند که هر کس آقا را بخواند، در جواب باید گفت که « آقا در احمدآباد هستند!».

باغ اطلسی جلوی حوضخانه ایوانی داشت که تلفن به دیوار آن نصب بود. اگر تلفن زنگ می زد هر کس در آن نزدیکی بود جواب می داد. یک بار روی پله ها نشسته بودم، عصری بوده زنگ تلفن بلند شد، رفتم گوشی را برداشتم - گفتم: «سلام!»، گفت «علیک سلام! برو، آقا را بگو بیاید پای تلفن!»، گفتم: «شما کی هستید؟»، گفت، «بگو آقا بیایند حرف نازم!» پاپا در اطاق مجاور بود، به هوای زنگ تلفن آمد و پرسید «کیست؟»، گفتم: «شما را می خواهد»، گنت: «مگر نمی دانی که من در احمدآباد هستم؟»، گفتم: «یادم رفته بود!»، گوشی تلفن را گرفتم، در کنارش ایستاده بودم، با ناراحتی سلام و تعارف کرد و گفت « آقای دکتر عزیز، می دانید که من از تو اختیار کرده ام، حرفهای شما صحیح، ولی دخالت من بی جا خواهد بود چون این آشی که

<http://www.chebayadkard.com/>

دلرند می‌پزند من نمی‌خواهم نخود و لوبیای آن بشوم. صبر کنید خواهید دید که یک وجب روغن روی آن را خواهد گرفت!» با خدا حافظی گفتگو تمام شد من مخاطب قرار گرفتم که «اگر کسی من را خواست بگو در احمد آباد هستم، فراموش نکنی!»

با وجود انزوای پایا، در ماه عزاداری، روضه خوانی مامان در اندرونی ترک نشده بود و پایا هم می‌رفت احمدآباد که نیاشد برای روضه‌خوانی، اجازه کلانتری لازم بود که گرفته می‌شد. بیرق سیاه بالای منبر و بر سر در ورودی خانه می‌زدند. آقایان روضه‌خوانها با سفارش حاج شیخ عبدالکریم حائری که در قم بود انتخاب می‌شدند. خانم افخم خواهرزاده مامان که آداب دینی‌اش بی‌شک بود، مأمور می‌شد که آقایان را برای ده روز عزاداری و در اتمام آن مرثیه خوانی، دعوت کند در پایان روضه خوانی پاکتی با ظرفی از نذری می‌گرفتند و با سلام و صلوات به منبر دیگری می‌رفتند.

خاله و من دیگر بزرگتر شده بودیم و به مدرسه زرتشتیان می‌رفتیم. صبحها درشکه‌ای می‌آمد و ما را به مدرسه می‌رساند در همین اولان بود که غلامحسین خان دایی کوچکترم که در سویس تحصیل می‌کرد و دکتر شده بود، یا خانم و یک اولاد به باغ اطلسی وارد شدند با نبودن اطلاعاتی اضافی، زندگی تنگ شد لذا خانهای بزرگتر در همسایگی اجاره شد و همه به این خانه که تازه ساز و دو طبقه بود و باغچه‌های مفرح اطراف آن را احاطه می‌کرد، نقل مکان کردیم. هم زیستی با دایی‌ام، بارفت و آمد دوستان و آشنایان فرنگی آنها، سر و صدایی در خانه به پا کرد که مطابق روال زندگی قبلی نبود! از این رو پایا بیشتر از سابق در احمدآباد می‌ماند دایی‌ام لازم دید که برای خودش خانه‌ای ترتیب دهد مامان هم از خانه اجاره‌ای خسته شده بود چون دوست داشت گلکاری کند و به گلها برسد و با نگهداشتن چند مرغ، تخم مرغ تازه برای صبحانه‌اش داشته باشد. به این دلیل فکر کردند زمینی از شمال باغ بزرگ که در آن موقع در اجاره سفارت ژاپن بود، جفا کرده و ساختمانی در آن جا بسازند. دایی بزرگم احمدخان که مهندس بود نقشه‌ای طرح کرد برای سه ساختمان در ردیف هم، قسمت غربی مجاور خیابان کاخ، برای خودش؛ و دو ساختمان تو در تو، بخش میانی بیرونی و دیگری اندرونی برای پایا و مامان که با یک معبر وسیع مجاور ضلع جنوبی خانه دایی‌ام به خیابان کاخ وصل می‌شد که همان خانه تاریخی شماره ۱-۹ خیابان کاخ باشد.

زندگی به این منوال می‌گذشت. روزهای جمعه همه جمع می‌شدند پایا اگر در احمدآباد نبود خودی نشان می‌داد، شوهر خاله بزرگترم منصور خانم وزیر دادگستری شده بود و کمتر می‌توانست در جمع فامیل شرکت کند حرفها دیگر از مسائل زندگی خانوادگی نمی‌گذشت و کارکنان منزل و خانمهایی که به منزل رفت و آمد می‌کردند اگر مورد سوءظن خبربری قرار می‌گرفتند، به نحوی عذرشان خواسته می‌شد، پایا برای یافتن انزوای مطلق، خانه‌ای در قلهک اجاره کرد و با دو خدمتکار به آن جا، نقل مکان نمود. مامان هم برای تابستان، خانه و باغی بیلاقی، معروف به «باغ وقتی» در سمت شرقی باغ قدوس، تجریش اجاره کرد و با تعطیل شدن مدارس، همگی به آن جا رفتیم.

تایستان به آخر رسید، به شهر بازگشتیم، پاپا در قلعهک و مامان در همان خانه اجارهای، و کار ساختمان هم به جلو می‌رفت. ما هم بزرگتر و سواددار شده بودیم و اکنون می‌توانستیم با عقل و قوه تشخیص، خوب و بد را قضاوت کنیم. با اتمام تعطیل تابستان مدارس باز شدند. هم کلاسی و دوستم که عموزاده صادق هدایت بود جزوهای دستنویس شده به من داد که بخوانیم. شرحی بود از انقلاب مشروطیت و دیگهای آتش در سفارت انگلیس و تحصن آقایانی در کنار دیگ، کاسه به دست مشغول صرف آتش، این نوشته در ذهنم نشست چرا که دیگ و کاسه آتش قهوهچی خیابان استخر را از بچگی در خاطر داشتم. سال تحصیلی به آخر رسید، پاپا را فرزندانش توانستند متقاعد کنند خانهای بزرگتر در شمیران اجاره شود که تابستان ۱۳۱۸ را خانواده همگی با هم بگذارانند. محلی باز هم در جوار باغ فردوس اجاره شد، با این شرط که رفت و آمد محدود باشد. پاپا از انزوای قلعهک بیرون آمد تمام قرائن حکم می‌کردند که با دوری از جرگه سیاسی او به فراموشی سپرده شده است. ساختمان شهر دیگر رو به اتمام بود و اسباب کشی بعد از تابستان در برنامه قرار گرفت. در بازگشت به شهر من ناخوش شدم، زخم معدهای برای شش ماه مرا به رختخواب کشید و بستری کرد.

پاپا که بیشتر در احمدآباد به سر می‌برد تصمیم گرفت کتابخانه‌اش را به دانشگاه تهران احدا کند هر وقت تهران بود به امور درسی من که بستری بودم و به مدرسه نمی‌رفتم رسیدگی می‌کرد تا بتوانم در امتحان آخر سال تحصیلی شرکت کنم. ناخوشی بالاخره بر طرف شد، تابستان ۱۳۱۹ نیز فرارسید، و ما برای بیلاق باز به همان باغ سال قبل به شمیران رفتیم!

یک ماهی بود که شمیران بودیم، پاپا از احمدآباد آمد برای تهیه دارو جهت کشاورزان. چند روزی نگذشت، شوهر خانم منصوره خانم که هشت ماه قبل به سمت نخست وزیر منصوب شده بود، مغضوب و خانه نشین شد. روز بعد، او را مأموران اداره سیاسی شهربانی بازداشت کردند و همان روز بعد از ظهر که من و خدیجه مشغول دوچرخه سواری جلوی باغ بودیم ناظر بازداشت پاپا هم شدیم. با این پیش آمد رشته وابستگی و علاقه خدیجه بر پدر که به واسطه خانه نشینی ایشان تحکیم شده بود یک باره پریشان شد و این پریشانی خود داستان جنایی دارد — چه رنجهایی که به دنبال داشت که قادر به نوشتن آن نیستیم!

در گرمای تابستان از شمیران به خانه شهر منتقل شدیم، رشته همه چیز از هم گسست. چشم به در شهربانی دوخته، روزها مان در انتظار وصول جنازه و در ناامیدی می‌گذشت. در این ناامیدی روزنه امید پیدا شد. پاپا از زندان بیرجند باز به احمدآباد بازگشت، این بار با مفتشان شهربانی برای تحت نظر داشتن او.

منتقین در شهریور ۱۳۲۰ ایران را اشغال کردند، آزادی آمد، پاپا از بند خلاص شد و این بار کشیده شد توی دیگ آتش. خواست مانند امیر ارسلان مشوقمباش ایران را از قید جادو خلاص کند که قمر وزیر به پیش آمد و وردی خواند، نخود لوبیایی آتش به خود آمدند او را یاز هم به حبس و احمدآباد فرستادند. کم کم ملت متوجه موضوع شدند، خواستند انقلابی کنند که جادو بشکنند ولی انقلاب در جاده مشروعیّت افتاد و امیدها به ناامیدی رسید.

* * *

چند سالی به عمرم اضافه شد برای دیدار بازماندگان فامیل به ایران رفتم - یک روز پسر دایه‌ام گفت صبح زود می‌آیم دنبال شما، برویم در یک قهوه‌خانه که صبحانه می‌دهد، تعاشایی است! سیده دم آمد به قهوه‌خانه وارد شدیم. دیگی در میان ذغالهای سرخ قُل قُل می‌کرد و بخارش بلند بود. با سلام و صلوات پرسیدم در دیگ چه به بار است. بی‌مقدمه کاسه‌ای لمایی برداشته مقناری در آن ریخت و تعارف کرد. گفتم این چه معجون باشد؟ گفت حاج آقا، این آتش، آتش ایرانی است که خیلی‌ها می‌پزند، بعضی‌ها نخود لوبیایی آن را عوض می‌کنند، و مگر نه آتش همان آتش است تا چه در آن بریزند و آن را به طور دلخواه قوام بیاورند. با خناحافظی و صلوات، دست و روی خود را در حوض قهوه‌خانه آب کشیدیم و به راه خود باز گشتیم.

ژنو ۱۳۸۰

^۱ بنا بر صورت جلسه دادگاهی که پس از شهریور ۱۳۲۰ برای محاکمه و مجازات عاملان قتل مخالفان سیاسی دوران رضا شاه تشکیل شد، در مولودی چند مأمور اذفره سیاسی به دستور سر پاس رکن‌الدین مختاری، رئیس شهرمانی رضا شاه، شخص «تحت نظر» را (از جمله نصرت انوله فیروز)، بی‌سر و سنا در محل تبعید به قتل می‌رسانند و بیچ پچه‌های اطراف این جنایات، جو مختیق حاکم را رعب‌آورتر می‌کرد. طبیعتاً در چنین جو خوفناکی شخص «تحت نظر» و نزدیکانش، هر لحظه انتظار داشتند که وی را نیز دیگر همان سرنوشت کنند. برای اطلاع بیشتر از جریان این محاکمه و قتل‌های سیاسی آن دوران، رجوع شود به نصرالله سیف‌پور فاطمی، «آینه عبرت»، انتشارات مایون، لندن ۱۹۸۹، صص ۶۴۱-۶۴۵ «مظفر فیروز، زندگی سیاسی و اجتماعی» تدوین و گردآوری بهمن دولتشاهی فیروز، پاریس ۱۹۹۰، ص ۵۸.

^۲ حسین کی استوان، «سیاست مولزانه منفی در مجلس چهاردهم»، تهران، بهمن ۱۳۳۷، صص ۲۶-۳۷.

باید از تاریخ درس گرفت

شهرنوشی پارسی پور

پاسخ به سؤال یک:

من در ۲۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ به دنیا آمدم، در نتیجه خاطره روشنی از این دوران بر شکوه ندارم. البته چون مادرم به سنت به دکتر مصدق علاقت بود مرتب از او حرف می‌زد و مجالات و روزنامه‌هایی را که در باره او می‌نوشتند می‌خرید. به طور مبهم مجله‌های را به خاطر می‌آورم که در روی جلد آن عکسی از مصدق و رزم‌آرا، نخست وزیر وقت چاپ شده بود. در این عکس رزم آرا را به صورت مرعی نشان داده بودند و مصدق چاقویی به دست داشت. مادرم به صدای بلند خواند که: «سرت را مثل مرغ می‌برم.» و خندید. ظاهراً این اشاره به گفته رزم آرا بود که گفته

بود ایرانی‌ها حتی قادر نیستند لوپهنگ بسازند (یا شاید هم افتایه) و دکتر مصدق نیز گفته بود سرت را می‌پریم، البته خاطره مبهمی هم از تشییع جنازه رزم آرا که ترور شده بود دارم، نمی‌دانم چرا من و پدرم در خیابان بودیم، چون لو کسی نبود که به تشییع جنازه رزم آرا برود.

پدرم مرا قلمدوشی کرده بود و من سیمی در دست داشتم، عابری که می‌رفت دستش را جلو آورد و سیم را از من قاپید و در رفت. یادم هست که خیابان بسیار شلوغ بود. روز دیگری را به یاد می‌آورم که با مادرم در تاکسی بودیم، در خیابان زد و خورد عجیبی بود. مردی که چاقویی را به دندان گرفته بود پشت تاکسی ما پریده بود من او را می‌دیدم. راننده تاگهان ترمز کرد و مرد از پشت تاکسی افتاد و راننده پیلرنگ به راه افتاد چه روزی بوده است؟ نمی‌دانم. خاطره دیگر به روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برمی‌گردد. در این زمان من هفت سال و چند ماه داشتم، جلوی خانه ما غوغایی بود. مرتب کامیونهای که عده زیادی در آنها سوار بودند می‌رفتند و می‌آمدند و به نفع شاه شعار می‌دادند (و البته لابد صبح آن روز به نفع مصدق شعار می‌دادند). این تکه رابه خاطر ندارم. قصاب سرکوجه را هم به خاطر می‌آورم که داشت قاب عکس شاه را به دیوار می‌کوبید. در حالی که قاب عکس مصدق به دیوار تکیه داشت. البته همه این‌ها بعدها برای من معنی پیدا کرد. آن روز دخترخاله‌ام در خانه ما بود بچه‌های دیگر هم بودند. ما دور حیاط می‌نویسیم و فریاد می‌زدیم، «زننده باد شاه!» بعد اما دخترخاله که سه سالی از من بزرگ‌تر بود ناگهان ایستاد و گفت: بچه‌ها، خاله جون مصدقی است. حالا یکبار هم بگوییم زنده باد مصدق. ما هم این کار را کردیم. مادرم در اتاق بود و هیچ واکنشی نشان نداد. داستانی را به خاطر می‌آورم که مادرم تعریف می‌کرد. او برای وساطت کردن درباره یک افسر تودهای که برادر یکی از دوستانش بسود به فرمانداری نظامی رفته بود. تیمسار دادستان، فرماندار نظامی از خویشاوندان او بود، در نتیجه او کوشیده بود از این نسبت برای وساطت استفاده کند اما در آنجا روی میز کاریکاتوره‌های بسیار زندهای از دکتر مصدق دیده بود. از آنجایی که به راستی مصدق را دوست داشت به خشم آمده بود و تمام کاریکاتورها را پاره کرده بود. حالا نمی‌دانم با چنین سابقه‌های وساطت او برای آن افسر فایده‌ای کرده بود یا نه. بعدها من با شخصی آشنا شدم که فدایی مصدق بود و به حد مرگ از حزب توده نفرت داشت، او بخش‌هایی از تاریخ دوران مصدق را برای من تعریف کرد. با توجه به آن که در آن زمان به دست آوردن اطلاعات در این پاره عملاً غیر ممکن بود این اطلاعات برای من بسیار سودمند به شمار می‌آمد.

پاسخ به سؤال دوم:

بر این پنلارم که دکتر مصدق یک ملی‌گرای حقیقی بوده است. در عین حال به طور جدی باور دارم که او مزاجی سوسیالیستی داشته. این که املاکش را میان کشاورزان تقسیم می‌کند و این که به راستی به رای مردم احترام می‌گذاشت نکاتی است دال بر این معنا. کارنامه زندگی او نیز به راستی روشن است. همیشه در جهتی گام برداشته که حتی آنی از منافع مردم جدا نبوده است. روش لیبرال او در برخورد با مسائل و احاطه او به سیاست بین‌المللی از نکاتی است که باید به آن احترام گذاشت.

میراث مصدق - چنانچه هر اشتباهی که ممکن است پیش آمده باشد، صمیمیتی است که نسبت به مردم نشان می‌داده، روح دموکرات او و این که نمی‌کوشید دشمنانش را با حذف فیزیکی از میدان به در کند در مقایسه با کسانی که در رأس حکومت بودند و در ادامه راه هستند از نکاتی است که در تاریخ ایران نظیر و نمونه ندارد من تصور نمی‌کنم حتی امیرکبیر را بتوان با او مقایسه کرد. شاید بتوان گفت امیرکبیر مصلحتی است با مزاج دیکتاتوری، در حالی که مصدق، یا توجه به شرایط اجتماعی ایران در آن زمان که هنوز مردم برای بازی‌های دموکراتیک آمادگی نشان نمی‌دادند، یا تکیه بر دموکراسی میراثی از خود باقی گذاشت که تا ابد نام او را در تاریخ ایران حفظ خواهد کرد. بیهوده نبود که در فردا روز انقلاب مردم نام خیابان پهلوی را به مصدق تغییر دادند.

در باره قوت سیاست مصدق می‌توانیم بگوییم تکیه همیشگی او به مردم و احترام به روح قانون و دموکراسی بر گه‌های برنده‌های در دست او بوده و از عجایب این که هنوز هم در دست‌های اوست گرچه که زمان درازی از وفات او می‌گذرد. اما در ضعف سیاست او مجبورم به این نکته اشاره بکنم که به نظر می‌رسد حسنی از قهرمانی و احساس خود قهرمان بینی نیز در این شخصیت می‌توانیم پیدا کنیم. البته متأسفانه در کشورهای جهان سوم، از آنجایی که مردم تحت ستم داخلی و در عین حال ستم خارجی هستند، در نتیجه قهرمان پروری به صورت یک بیماری بروز می‌کند. سیاستمدار در این نوع کشورها نمی‌تواند بر مبنای آنچه که «سیاست» نامیده می‌شود حرکت کند، بلکه دائم مجبور است در جهتی راه برود که مردم باور کنند او یک قهرمان است و یک شبه می‌تواند تمام مشکلات را حل کند، که البته می‌دانیم چنین کاری غیر ممکن است. فواد روحانی در کتابش که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام به چند سال تاریخ ایران در دوره ملی شدن نفت می‌پردازد. او به این نکته توجه می‌کند که در مقطعی انگلیسی‌ها با پیشنهاد پنجاه پنجاه وارد میدان می‌شوند، اما دکتر مصدق نمی‌پذیرد. من فکر می‌کنم اگر مصدق به جای احساس قهرمانی، بیشتر سیاستمدار بود می‌بایستی این پیشنهاد را می‌پذیرفت. در اینجا نوعی بی‌توجهی به شرایط زمان و سیاست جهانی و نیاز دیواته‌وار غرب به نفت به چشم می‌خورد. البته نمی‌توان فراموش کرد که جنگ سرد میان شوروی و غرب و پافشاری شوروی بر گرفتن امتیاز نفت شمال در ایران و سیاست حزب توده که مرتب به این شخصیت فشار می‌آورده و او را به زیر سؤال می‌برده از نکات بسیار مهم در جهت‌گیری دکتر مصدق به شمار می‌آید. در عین حال من بر این باورم که شوروی‌ها بسیار بیشتر از انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها از مصدق نفرت داشته‌اند. آنها نمی‌توانستند یک دولت لیبرال و مستقل را در زیر پای خود تحمل کنند. ایران یا باید یک منطقه عقب مانده و ما قبل تاریخی باقی می‌ماند و یا به یکی از اقطار شوروی تبدیل می‌شد. امروز هم می‌بینیم کشورهای مسلمانانی که بعد از فروپاشی شوروی شکل گرفته‌اند همگی در نوعی ما قبل تاریخ به سر می‌برند. با این حال می‌توان باور داشت که دکتر مصدق، به دلیل محبوبیتی که در میان مردم داشت می‌توانست با پافشاری کمتری در جریان ملی کردن نفت جهت‌گیری کند. توجه بکنیم که ما در آن زمان نفت‌کش نداشتیم و طرز اطره پالایشگاه را هم به خوبی نمی‌شناختیم. روشن است که اگر بنا بود صد در صد کار را خود انجام بدهیم مواجه

با مشکلات عجیبی می‌شدیم - که شدید، در نتیجه شاید چه بس بهتر می‌بود که دکتر مصدق، به جای آن که به طور دائم سوار قطار مردم باشد و پا به پای آرزوهای دور و دراز آنها حرکت کند از قطار پیاده می‌شد و گام‌هایی بر روی زمین می‌پیمود دلیلی نداشت که ما یک شبه همه کارها را درست کنیم. عبدالناصر نیز در دام آرزوهای مردم نفتاد و تکنولوژی پیشرفته کشورهای مخالف را نادیده گرفت. متأسفانه سیاستمدار پیش از آن که صادق باشد نیازمند روح مکار و حیله‌گر است. مصدق البته بسیار سیاستمدار بود، اما بدبختانه بسیار زیاد به مردم نگاه می‌کرد. البته باید به مردم نگاه کرد، اما همیشه نباید از مردم تبعیت کرد. ما در تاریخ بعدی دیدیم که چگونه مردم می‌توانند با سر خود را در چاهی بیندازند که خروج از آن بسیار مشکل به نظر می‌رسد. در فیلم سلیمان و ملکه سبأ او سپاهش را در برابر مصریان به گونه‌ای آرایش می‌دهد که مصریان مجبور شوند، در جهت طلوع آفتاب حرکت کنند، و بعد سپاهیان سپرهای بسیار درخشانی دارند و درست در لحظه‌ای که مصریان به پرتگاه نزدیک می‌شوند سپاهیان سلیمان سپرهایشان را رو به آنها می‌گیرند و مصریان همگی - در کمال حنافت و صمیمیت - در پرتگاه سقوط می‌کنند و می‌میرند. باید از تاریخ درس گرفت.

یادداشت ویراستار:

* شماره ۱۳ سخنرانی دکتر مصدق است در جلسه سه‌شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ مجلس شانزدهم. هنگامی که لایحه لایحه الحاقی نفت (معروف به «گس - گلستانیان»)، طبق تقاضای علی منصور نخست وزیر وقت در مجلس طرح شد دکتر مصدق ضمن سخنانی خطاب به نخست وزیر گفت: «... من به آقای منصور خیلی خیلی بیش از همه ارادت دارم. چهل سال است به ایشان ارادت دارم، اما ارادت من به ایشان جنبه خصوصی دارد. در منافع عمومی و در مقدرات عمومی که من نباید ملاحظه فرمایم منصور بکنم. در منافع عمومی اگر لازم باشد - در مورد اقتضا سر او را مثل جوجه‌ای خواهم برید...». ن. که به «تطقی‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی» جلد اول، دکتر لؤلؤ، انتشارات مصدق، پاریس ۱۳۳۶، ص ۴۱.

از آن به دیر مقام عزیز می‌نارند
که آنشی که نصیرد همیشه در دل عاست
حافظ

آتشی که هرگز نمی‌میرد ...

امیر پیشداد

پرسشی یکم: از دولت ۲۸ ماهه مصدق و نهضت ملی چه خاطره‌ای در ذهن‌تان مانده است؟ و این دوران را به چه صورت تجربه کرده اید؟

پاسخ: با توجه به رویدادهای تاریخی و جو سیاسی حاکم بر جامعه ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۸

(اشغال ایران به دست ارتشهای روس و انگلیس و امریکا، سقوط رضا شاه آزادی زندانیان سیاسی، تأسیس حزب توده، بازگشت دکتر مصدق به صحنه مبارزات پارلمانی در مقام وکیل اول تهران در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، امتناع ارتش سرخ از تخلیه مناطق شمالی ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم، غائله آذربایجان، تقاضای دولت شوروی برای اخذ امتیاز نفت مناطق شمال ایران، آمدن کافرانزده به تهران و میتینگ حزب توده در زیر چتر حمایت سربازان ارتش شوروی برای پشتیبانی از تقاضای دولت شوروی، دولت ائتلافی قوام السلطنه، اشعاب بزرگ در حزب توده در دی ماه ۱۳۲۶، شکست دولت فرقه دموکرات پیشه‌وری در آذربایجان و فرار سران آن به شوروی، سرور نافرجام شاه در دانشگاه تهران در بهمن ماه ۱۳۲۷، غیر قانونی اعلام شدن حزب توده و فرار عدلهای از سران آن به شوروی، مبارزات پارلمانی اقلیت به رهبری دکتر مظفر یقانی و حسین مکی و حاکم‌یزاده و جلوگیری از تصویب قرارداد ائتلافی و... و... و...)

و در مقام مقایسه با همسن و سالانم در آن ایام، من کمی دیرتر از برخی از «یاران موافق» با به میدان فعالیت سیاسی گذاشتم و این، چند دلیل داشت:

- یکی این که پدرم را در نوجوانی از دست دادم و ناگزیر شدم، به موازات درس خواندن، درس خصوصی هم بدهم و برای تأمین هزینه زندگی، در این شرکت دارویی یا آن اتاق بازرگانی، به عنوان مترجم یا «ویزیتور» طبی کار کنم. از این رو، هم در مدرسه و هم در «بازار کار»، سرم حسابی شلوغ بود و فرصتی برای دست و پنجه نرم کردن با مسائل سیاسی نداشتم.

- دیگر این که، علی‌الاصول، و تا سال ۱۳۲۸ (که شرح آن در زیر خواهد آمد)، به سیاست و مبارزه سیاسی چندان تمایلی نداشتم و به ادبیات (فارسی و فرانسه) و به کتاب خواندن و به شرکت در محفل ادبی هفتگی (با تکی چند از دوستان همدل) بیشتر علاقه و دلچسپی داشتم.

با این همه، در سال ۱۳۲۸ که مبارزات سیاسی بر ضد استبداد و استعمار شدت و قوت گرفت و دامنه آن روز به روز گسترش یافت، من نیز همانند بسیاری از میلیون به میدان مبارزه سیاسی کشانده شدم. به بیان دیگر، شیفته و جذب مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران به رهبری دکتر مصدق شدم.

ابتدا، به تشویق و با کمک برخی از دوستان و همفکرانم که زودتر از من وارد گود شده بودند به پشتیبانی از سازمان نظارت بر آزادی انتخابات پرداختم، که دکتر مظفر بقایی کرمانی آن را برپا کرده بود و جمع کثیری از دانشجویان و معلمان و کارمندان و حتی برخی از دانش آموزان سالهای پایانی دبیرستانها، با شور و اشتیاق و با فداکاری و از خودگذشتگی، در آن چارچوب فعالیت می کردند.

سپس، برای دفاع از روزنامه شاهد، برخی روزها، به نوبت (مثل کشیک طبیبان در بیمارستان) از ساعت هشت بعد از ظهر تا پاسی از نیمه شب گذشته، در چاپخانه (واقع در کوچه خدابنده لوله، در خیابان ناصرخسرو) حاضر می شدم تا دوش به دوش یاران و همفکران، حمله نظامیان و لراذل و لوباش حقوق بگیر دربار و «لباس شخصی های» رکن دو را خنثی سازیم و ادامه انتشار این روزنامه ملی و آزادیخواه را میسر سازیم. در سال ۱۳۲۸ و در سال ۱۳۲۹، شاهد (که مدیر آن علی زهری بود، اما دکتر بقایی آن را اداره و رهبری می کرد) ارگان غیررسمی صبح نهضت ملی بود و به همین دلیل دشمنان قزاقوانی بین مرتجعین و نیروهای وابسته به دربار و دولت و حزب توده داشت. گفتن ندارد که ما، در همان ایام، از روزنامه باخترا/مروزر هم که ارگان غیر رسمی عصر نهضت ملی بود و زنده نام دکتر حسین فاطمی آن را اداره می کرد، حمایت و پشتیبانی می کردیم، هم خود آن را می خریدیم و می خواندیم و هم خریدن و خواندن آن را به دیگران توصیه می کردیم.

تا یادم ترفته این را هم بگویم که در روزنامه شاهد بود که من برای نخستین بار با نوشته های زنده یاد خلیل ملکی آشنا شدم. در آن ایام سلسله مقالاتی در این روزنامه می نوشت که عنوان کلی آن «برخورد عقاید و آراء» بود. ملکی این مقالات را با امضای مستعار «دانشجوی علوم اجتماعی» می نوشت. اما در میان دوستان ما، چه در سازمان نظارت بر آزادی انتخابات، چه در گروه هایی که برای خنثی ساختن هجوم دشمنان در چاپخانه شاهد شرکت می جستند، افرادی بودند که می دانستند این مقالات را خلیل ملکی می نویسد و ما را با این شخصیت سیاسی برجسته آشنا می ساختند. سرنوشت (یا قسمت) چنین بود که یکی دو سال بعد من افتخار آشنایی و شاگردی (و بعدها، دوستی) ملکی را یافتم. اما شرح آن از حوصله این نوشته موجز بیرون است. باری، تأسیس جبهه ملی، پیروزی کاندیداهای این جبهه در تهران، در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و نخست وزیر شدن دکتر محمد مصدق از جمله رویدادهای است که من با تمام ذرات وجودم شاهد و ناظر آن بودم و آن را «زیستم». یادم نمی رود که یکی از هفته نامه های تهران عکس دکتر مصدق را پشت جلد خود چاپ زد و پشت عکس دکتر مصدق، سر در مجلس شورای ملی و بخشی از ورودیه و باغ آن بود و این عبارت را با حروف درشت زیر آن «موتناژ» درج کرده بود: رئیس دولت در خانه ملت. اغلب دوستان ما این عکس را به دیوار اتاق خود نصب کرده بودند و از این که سهم بسیار کوچکی (از ره فروتنی بگویم) به اندازه سر سوزنی) در این پیروزی شریک و سهیم بوده اند به خود می بالیدند.

در اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر مظفر بقایی و خلیل ملکی، و یارانشان، پس از چندین ماه گفت و گو و تبادل نظر و مشورت، حزب زحمتکشان ملت ایران را بنیان گذاشتند. تقریباً تمامی دوستان و همفکران من، بویژه آنان که در سازمان نظارت بر آزادی انتخابات و در چایخانه شاهد همدست و هم‌رزم من بودند به این حزب پیوستند اما من به علت همان گرفتاری‌هایی که در بالا به آن اشاره کردم، استطاعت پذیرفتن تعهدهای سازمانی را در خود نمی‌دیدم و قصد نداشتم گرفتاری تازه‌ای برای خود بیافرینم. چند ماه بعد، به علتی که شرح مفصل آن را جای دیگری نوشته‌ام، من نیز آنکت پر کردم و عضو حزب زحمتکشان ملت ایران شدم. در آن ایام، دکتر مظفر بقایی شخصیت دوم نهضت ملی ایران و یک سر و گردن از همگان و همقطاران خود در جبهه ملی (مثلاً از حسین مکی یا از سران حزب ایران) برتر و بالاتر بود و هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که روزی قربانی جاه طلبی و قدرت خواهی خود و دشمنترین دشمنان نهضت ملی و دکتر مصدق خواهد شد. در اواسط سال ۱۳۳۰، حزب زحمتکشان ملت ایران جدی‌ترین، منظم‌ترین و اصولی‌ترین سازمان سیاسی پشتیبان دولت ملی دکتر مصدق بود. گوینده حوزه ما خلیل ملکی بود، و این بزرگترین پاداشی بود که نصیب من شد در عوض، از روزی که عضو حزب شدم، به اجبار، بار سنگینی بر دوش گرفتم که شرح آن بماند برای فرصتی دیگر. اما نکته‌ای که نمی‌توانم ناگفته بگذارم این است که تمامی فعالیت‌های ما در این حزب (و پس از جدایی از دکتر بقایی، در حزب نیروی سوم) اختصاص داشت به ختنی ساختن حملات کتبی و شفاهی و تبلیغات زهرآگین دشمنان نهضت ملی ایران (از شاه و دربار و عوامل استعمار گرفته تا حزب توده) از یک طرف، و تقویت کمی و کیفی نهضت ملی از سوی دیگر. هدفی جز پیروزی دولت ملی دکتر مصدق نداشتیم. افسوس که به این هدف نرسیدیم!

بازی، در آن سالهای فراموش ناشدنی، من دوبار افتخار دیدار با دکتر مصدق را یافته‌ام. نخستین بار در سال ۱۳۳۱، عضو هیئت نمایندگی سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران بودم. چون دفتر نخست وزیری گفته بود که ما (پانزده عضو سازمان جوانان) بیش از یک ساعت نمی‌توانیم با دکتر مصدق باشیم، تصمیم گرفتیم (برای حداکثر استفاده از وقت تنگ) حرف هایمان را بنویسیم. دور هم جمع شدیم و پس از مشورت و تبادل نظر، متن تر و تمیز و شسته و رفته‌ای تهیه کردیم. آنگاه، هم از ره ادب و احترام، هم برای این که آن متن هر چه بیشتر قوی و غنی باشد، آن را به رهبرمان خلیل ملکی نشان دادیم. خوب یادم هست که عبارت «پیشوای محبوب ملت ایران» را - که متن ما با آن آغاز می‌شد - خط زده و توضیح داده بود که «دکتر مصدق از اصطلاح پیشوا خوشش نمی‌آید»، و به جای آن، این مطلع را پیشنهاد کرده بود: «پدر بزرگوار ملت ایران». و نیز ملکی یک بند (یک پاراگراف) هم خودش به متنی که ما نوشته بودیم افزود. بود که مضمون آن را (به کمک حافظه) می‌توانم در این چند کلمه (به اختصار) خلاصه کنم: «هیچ نهضت ضد استعماری و ضد استبدادی نمی‌تواند بدون برنامه، بدون سازمان و بدون رهبری پیروز شود».

البته، در آن متن، مطالب و نکته‌های دیگری هم بود، از جمله - و به ویژه - ضرورت و فوریت اصلاحات ارضی (ویا به قول، جوانان ایدئالیست آن روز: «ملی کردن آب و زمین») برای

بردن نهضت ملی به روستاها و برای گستردن پایگاه اجتماعی نهضت ملی (که به نظر ما، انحصاراً در شهرهای بزرگ پایگاه و پشتیبان داشته نه در روستاها و نه حتی در شهرهای کوچک یا دور افتاده). در آن زمان، اعتقاد ما و بزرگان ما این بود که بدون داشتن پایگاه اجتماعی وسیع و بدون بسیج و به میدان آوردن حداکثر نیروهای زنده و زنده جامعه نمی‌توان با دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی به درستی جنگید و بر آنان غلبه کرد. پیشنهادات یا انتقادات سازنده ما هدفی جز تقویت و تحکیم و سرانجام پیروزی نهضت ملی نداشت.

بیخسیند از اصل موضوع (یا از موضوع اصلی) کمی دور افتادم. وقتی به دینار «پدر بزرگوار ملت ایران» نائل شدیم، یکی از رفقای خوش آواز منی را که نوشته بودیم و او چند بار آن را خوانده و تمرین کرده بود، قرائت کرد (که تقریباً در حدود بیست دقیقه طول کشید). پیرمرد با حوصله و علاقه و دقت گوش فرا داده بود. پس از پایان قرائت آن متن، رشته سخن را به دست گرفت و گفت: فرزندان عزیزم! خوشوقتیم که مسائل و مشکلات وطن را به خوبی دریافته‌اید و از هیچ کوشش و تلاشی برای رسیدن به مقصود خودداری نمی‌ورزید. ما در حال حاضر، در جبهه مبارزه با استعمار قرار داریم. گشودن جبهه یا جبهه‌های دیگر، خولمی نخواهی، بر مشکلات ما خواهد افزود. اصلاحات لرضی کاملاً لازم و واجب است، اما در حال کنونی، مسئله روز نیست و در مرحله دیگری باید به آن پرداخت. و در حدود بیست - بیست و پنج دقیقه با صدای رسا و دلنشینی برایمان صحبت کرد. سپس یکی از دوستان ما (اگر اشتباه نکنم، هوشنگ دامغانی) اجازه گرفت و پرسید آقای دکتر مصدق، همه چیز نشان می‌دهد که شما از روزی که این مسؤولیت سنگین را به عهده گرفته‌اید (منظورش مسؤولیت نخست وزیری و رهبری نهضت ملی بود) دیگر کاری به کار جبهه ملی نلرید و آن را سرپرستی نمی‌کنید. به همین دلیل، بدبختانه و شما حتماً بهتر از ما این موضوع را می‌دانید جبهه ملی به عنوان یک سازمان سیاسی ائتلافی دینامیک روز به روز تحلیل می‌رود و روز به روز ضعیفتر و تحیفتر می‌شود. خوشبختانه، توده مردم - مثل ما - به شما اعتماد و ایمان دارند و همچنان از دولت ملی حمایت و پشتیبانی می‌کنند. اما اگر توده مردم آرگانیزه و رهبری نشوند نمی‌توانند، در همه حال، به ویژه در روزهای سخت و هولناک، چنان که باید و شاید، از نهضتی که جنابعالی آن را به راه انداخته‌اید دفاع و پشتیبانی نمایند.

پاسخ دکتر مصدق کوتاه و صریح بود: از روزی که - به قول شما - من این مسؤولیت سنگین را به عهده گرفته‌ام، صلاح و صحیح نبود که مسؤولیت رهبری جبهه ملی را هم بر دوش بکشم. از این بابت نگرانی نداشته باشید: مردان شرافتمندی هستند که جبهه ملی را اداره کنند مردم هم می‌دانند که من به حمایت و پشتیبانی آنان مستظهرم، و هر زمان که این پشتیبانی را از من دریغ دارند، حتی یک لحظه در این مقام نخواهم ماند.

... و بعد اجازه مرخصی و خدا نگهدار و «ما همیشه و در همه حال، از شما و از نهضت ملی دفاع خواهیم کرد...».

اما: ما جوانان از آن خانه که بیرون آمدیم، به فراسط دریافتیم که «پدر بزرگوار ملت ایران» و ما، روی یک طول موج صحبت نمی‌کنیم و دکتر مصدق «پیام» ما را تحویل نگرفت.

خاطره دیگری که از دوران نهضت ملی در ذهنم نقش بسته و هرگز از یادم نمی‌رود. خاطره روز سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ است. اما چون به اختصار نمی‌توان آن را در این جا گفته می‌کنم برای فرصتی دیگر.



دانشجویان دختر و پسر دانشگاه تهران و برخی از اعضای سازمان جوانان حزب زحمتکشان در دیدار با دکتر مصدق، شیرین پیشداد (ردیف جلو، نفر پنجم)، دکتر امیر پیشداد (نفر بعدی پشت دکتر مصدق)، دکتر مظفر بقائی (سمت راست دکتر مصدق)، ایران پیرشیرینی (نفر دوم از سمت چپ)

بار دیگری (بار دومی) که افتخار زیارت دکتر مصدق را یافتیم، در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ (سه ماه قبل از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد) بود این بار، عضو هیئت نمایندگی دانشجویان دانشگاه بودم. لازم است به این نکته اشاره کنم که: قبل از به راه افتادن نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق، تودم‌های سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را درست در دست داشتند، نه به این دلیل که در همه دانشکده‌ها، اکثریت دانشجویان توده‌ای بودند بلکه به این دلیل که اکثریت بزرگ دانشجویان به فعالیت «صنفي» دانشجویی علاقه و اعتقاد نداشتند پس آن عده که به دلایل سیاسی، قدرت را (به دست آوردن زمام امور را) در انجمن‌های دانشجویی می‌خواستند حتی با اقلیت آراء به این هدف می‌رسیدند. از سال ۱۳۳۹ به بعد (و به ویژه در سال ۱۳۳۰ و در سال

(۱۳۳۱) دانشجویان عضو احزاب ملی (و به ویژه حزب زحمتکشان ملت ایران) هم خود فعالانه در انتخابات (برای برگزین هیئت اجرایی انجمن دانشجویان در هر دانشکده) شرکت می کردند، هم سایر دانشجویان (دانشجویان غیر سیاسی، اما بطور کلی علاقه مند به دکتر مصدق و نهضت ملی) را تشویق می کردند تا در انتخابات دانشجویی شرکت کنند.

در سال دانشگاهی ۳۲-۱۳۳۱، بدون استثناء و در اوضاع و احوالی کاملاً دموکراتیک و با انتخابات آزاد همه دانشکده‌های دانشگاه تهران در دست ملیون بود. ماهنامه‌های هم منتشر می کردیم به نام *دانشجویان ایران*، آرگان سازمان دانشجویان دانشگاه تهران. به همین مناسبت، از نخست وزیری تقاضای وعده ملاقات با دکتر مصدق را کردیم تا هم یک سری نشریه *دانشجویان ایران* را برایش ببریم و هم - و به ویژه - تقاضاها و پیشنهادات خود را درباره چند موضوع اساسی به اطلاعش برسانیم. برای اجتناب از اطباب کلام، در این جا فقط به یکی از آن پیشنهادات اشاره می کنم و آن این بود رهبر محبوب ملت ایران! اگر روزی نهضت ملی که می دلتیم دشمنان چپ و راست، دشمنان داخلی و خارجی، فرولان دارد، به خطر افتد، ما آماده‌ایم که دست از درس خواندن بشوییم و با جان و دل عضویت گارد نهضت ملی را قبول کنیم (الزوم تأسیس گارد نهضت ملی، نخستین بار، توسط خلیل ملکسی و تیروی سوم، بعد از حوادث عبرت‌انگیز نهم اسفند ۱۳۳۱، پیشنهاد شد و نیازی به گفتن ندارد که ما با آن موافق بودیم). پاسخ دکتر مصدق به آن پیشنهاد ما این بود: فرزندان عزیزم! نهضت ملی در خطر نیست. دولت بر اوضاع مسلط است. ملت یکپارچه پشتیبان ماست. شما درس و مشق خود را ادامه دهید. وطن به افراد لایق و خدمتگزاران صدیق و صمیم تیاژمند است...

سؤال دوم: نظراتان نسبت به سیاسته اندیشه و راه و روش مصدق چیست؟
پاسخ: دکتر مصدق مردی میهن دوست، مردم دوست، آزادی خواه تحول طلب، پاکدامن، با پرئسیپ و با شخصیت بود و در طول و عرض پنجاه سال مبارزه سیاسی، با صداقت و صمیمیت، با فناکاری و از خودگذشتگی، در راه آزادی و استقلال ایران کوشید و تلاشید.
سیاسته اندیشه و راه و روش دکتر مصدق، در علم و عمل، در این چند گفتار (به عنوان مشتم نمونه خروار) متبلور است:

«هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید»، یعنی باید کاخ استبداد را فرو ریخت تا به آزادی و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی دست یافته

«از نظر ما، اجنبی، اجنبی است و شمال و جنوب قرقی نمی کند - ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد ... باد شمال و جنوب ما را غلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری نمایند...»^۲

«- وضعیات جغرافیایی و مذهب و زبان و نژاد هر قوم در اخلاق و عادات و قوانین آن قوم مؤثر است ... لذا عقیده من این است که ما باید ایرانی مآب باشیم ... یعنی چیزهای خوب ایرانی را حفظ کنیم و خوبیهای دیگران را - ولو این که از ملل آفریقا باشد - قبول کنیم ...»^۳

«هر کس باید در خط مشی خودش با پرئسیپ باشد ... شخصیت داشته باشد...»^۴

«آزادی و استقلال چیزی نیست که آن را بتوان بدون فداکاری و جانبازی به دست آورد. ملی که به این مقام نائل شد، آنقدر از خود گذشته‌گی نشان داده‌اند تا به مقصود رسیده‌اند.»^۶

«... یقین دارم که این آتش [مبارزه در راه استقلال و آزادی] خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسند.»^۷

سؤال سوم: پس لزوم پتجاه سال چرا مطرح است؟

پاسخ: در این عبارت، واژه «مطرح» شاید چندان دقیق و درست نباشد. «محبوب» درستتر و دقیقتر است. چرا دکتر مصدق پس از گذشت پتجاه سال هنوز محبوب است؟ برای این که بیش از پتجاه سال برای آزادی و استقلال ایران تلاش و کوشش و مبارزه کرد. از دشمنان داخلی و خارجی نهراسید (نه از رضاخان و بعد رضا شاه، نه از روس و انگلیس و آمریکا)، عاقبت نیز همین دشمنان (شاه نظامیان، شعیان بی‌مخ و ملکهٔ اعتضادی و برادران رشیدیان با کمک مالی و سیاسی انگلیس و آمریکا و با سکوت خیرخواهانه شوروی و ستون پنجمش در ایران) بر ضدش کودتا کردند و خانمش را ویران و غارت نمودند و خودش را به زندان و زحمت انداختند. دکتر مصدق سبیل و مظهر مبارزه ملت ایران با استعمار و استبداد است، به همین دلیل هنوز محبوب است. آخرین نکته این که: هر ملتی قهرمان (یا قهرمانان) خود را دارد. قهرمان ملت ایران در پتجاه سال اخیر دکتر مصدق است.

سؤال چهارم: قوت و ضعف سیاست او را چگونه برآورد می‌کنید؟

پاسخ: به این سؤال نمی‌توان به اختصار و در چند جمله پاسخ گفته ابتدا باید روشن کرد که منظور از «سیاست او» کدامین برههٔ تاریخی است. در آبان ماه ۱۳۰۴، در مخالفت با مادهٔ واحده (خلع قاجاریه و تفویض سلطنت به رضاخان)، در مجلس شورای ملی، نطق معروف دکتر مصدق و «سیاست او» (که ظهور استبداد رضا شاه را به درستی پیش بینی و با شجاعت و شهامت کم نظیری با آن مخالفت می‌کند) عالی است. نطق‌های دکتر مصدق در مجلس چهاردهم (۱۳۲۲-۲۵) و «سیاست او» در مخالفت یا اعتبار نامهٔ سید ضیاء یا مخالفتش با دادن امتیاز به بیگانگان که به صورت مادهٔ واحده‌ای در عرض یک جلسه (در یازدهم آذر ماه ۱۳۲۳) از تصویب مجلس گذشت (و بعدها به «قانون مصدق» معروف شد) و پایه و اساس سیاست «موازنهٔ منفی» قرار گرفت، از صفحات درخشان کتاب زندگی سیاسی دکتر مصدق است.

اگر، در این سؤال، منظور قوت و ضعف سیاست در دوران نهضت ملی شدن نفت در سراسر کشور است، همان‌طور که پیش از این گفته نمی‌توان به اختصار و سر و دست شکسته به این سؤال پاسخ داد. کافیست به اشاره بگوییم که سیاست دکتر مصدق، در این دوره تاریخی، هم قوت داشت و هم ضعف و اگر فقط و صرفاً قوت داشت، نهضت ملی سرانجام شکست نمی‌خورد.

به عقیده من، بزرگترین نقطه قوت سیاست دکتر مصدق در دوران نهضت ملی این بود که دکتر مصدق انگشت گذاشت روی اصلی‌ترین گرفتاری ما در آن زمان، و به ملت ایران گفت: استعمار انگلیس با به دست آوردن امتیاز نفت جنوب و برای غارت این منبع ثروت طبیعی ما، دولتی در داخل دولت به وجود آورد. در امور داخلی ما دخالت می‌کند تکیه گاه اصلی استبداد در وطن ماست (استبداد در ایران، چون پایگاه اجتماعی ندارد، متکی به استعمارست). و چون هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نمی‌رسد، باید دست استعمار را قطع کنیم تا بر استبداد بتوانیم غلبه کنیم. چگونه دست استعمار را قطع کنیم و استقلال سیاسی (و سپس اقتصادی) خود را به دست آوریم؟ یا ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور (در جنوب که سال‌ها نفت ما را استعمار انگلیس غارت کرده است و در دوران دیکتاتوری، در اوضاع و احوال اختناق، مدت امتیاز را زورگویانه تمدید کرده است)، یا چنین هدفی، دکتر مصدق قانون ملی شدن نفت (و بعد خلق شد) را از تصویب مجلس گذراند و برای پیاده کردن این برنامه (و جلوگیری از به قدرت رسیدن سید ضیاء)، مسؤولیت نخست‌وزیری را با تکیه به پشتیبانی بی‌دریغ ملت ایران پذیرفت.

نقطه قوت دیگر سیاست دکتر مصدق، در دوران پر آشوب نهضت ملی (که هم حزب توده و هم شاه و دربار و عساکر و عوامل استعمار هر روز حادثه آفرینی می‌کردند) اصلاحاتی است که در زمینه‌های گوناگون انجام داد. مثال: در لایحه‌ای که دولت مصدق به موجب اختیارات تفویض شده تهیه کرد (و در مهر ماه ۱۳۳۱ به تصویب رسید)، مالکان موظف شدند که ده درصد سهم مالکانه را از محصول به دهقانان مسترد دارند و ده درصد دیگر را هم به حساب مخصوص عمران روستاها بپردازند تا زیر نظر شوراهای منتخب ده، صرف بهبود وضع راهها و خدمات اجتماعی و آموزش در روستاها بشود.

اصلاحات در ارتش، قوانین دادگستری، تأسیس سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، فروش قطعات کوچکی از زمین‌های شهری متعلق به دولت به خانواده‌هایی که مایل به ساختن مسکن برای خود بودند، تأسیس بانک ساختمان (به منظور حل مشکل مسکن در شهرهای بزرگ و به ویژه تهران)، انحلال دادرسی ارتش و سپردن کار آن به محاکم عادی دادگستری، تأمین استقلال قضات (تا دیگر وزیر دادگستری حق برکناری یا انتقال هیچ قاضی‌ای را نداشته باشد) از جمله اصلاحات دیگری است که در آن بیست و هشت ماه صورت گرفت.

یکی از آرزوهای دکتر مصدق تدوین و تنظیم قانون انتخابات بود که به عطفی که بر شمردن و تشریح آن در این جا به درازا خواهد انجامید، به تصویب نرسید (مگر انتخابات شهرناری‌ها).

یکی از ضعفهای سیاست دکتر مصدق در دوران نهضت ملی نداشتن همکاران و مشاوران سیاسی و فنی لایق و بالغ بود (حکم بر مستثنیات نیست). نقطه ضعف دیگری که نهضت ملی به آن مبتلا شده نشتقاق و افتراق و تشتت در رأس هرم بود: بقایی، مکی، حائری‌زاده، آیت‌الله کاشانی و ... و نه تنها حساب خود را از حساب نهضت ملی جدا کردند، بلکه دشمن آن شدند و دست دوستی و همکاری به دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی دادند.

نقطه ضعف دیگر ما این بود که تناسب قوا را نادیده گرفتیم و به عوض این که سیاست را هنر ممکنات، بدانیم و انحطاف و دوران‌دیشی بیشتری داشته باشیم، از شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» پیروی کردیم.

حریف کار کشته با کمک متحلمان نیرومند از تمام نقاط ضعف ما سوءاستفاده کرد و به دست شاه و زاهدی و مأموران سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس و با خریدن ارادتل و اویاش توسط برادران رشیدیان و بسیج همه ناراضیان (بویژه افسرانی که تصفیه شده بودند) ضربه مؤثری زد و نهضت ملی ما را درهم شکست. با این همه، به قول دکتر مصدق:

«این آتش هرگز خاموش نخواهد شد و مردان و زنان بیدار کشور این عبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسند».

دهم سپتامبر ۲۰۰۱

یادداشت‌ها:

^۱ یادنامه خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد همایون کاتوزیان شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۰.

^۲ در مجلس چهاردهم، ۱۶ اسفند ۱۳۳۳.

^۳ همان جا، ۲۸ شهریور ۱۳۳۳.

^۴ از نطق دکتر مصدق در مجلس ششم، ۶ مهر ماه ۱۳۰۶.

^۵ در مجلس چهاردهم، ۲۸ شهریور ۱۳۳۴.

^۶ از لایحه دفاعیه دکتر مصدق در دادگاه نظامی (۱۳۳۲).

^۷ در مجلس شانزدهم، بیستم تیر ۱۳۳۰.

مصدق: بزرگ دولتمردی امروزی

تقی تام

به پرسش نخست بعثت خردسالی در زمان مصدق، قادر به پاسخ نیستم و به کوتاهی به دومی می‌پردازم با آگاهی به این که علاوه بر آن چه بارها گفته و نوشته شده، حرف تازه‌ای ندارم و فقط در حد اظهار نظر است.

آن چه مصدق در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی و فردی انجام داد مجموعه‌ای است همچنان که زندگی دولتمرد و سیاستمدار بزرگی را تشکیل می‌دهد که با همه توان، خود را در خدمت میهن قرارداد و کوشید برای معضلات اساسی کشوری عقب مانده و گرفتار مطامع استعمار کهن و امپریالیزم، راه‌های اصلاح‌طلبانه و نوین بیابد. برنامه حکومت وی یعنی اجرای اصل قانون ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخاباته آغازی بود برای رهایی از

چنگ بندهای خارجی و هدایت کشور به سمت دموکراسی. در همین سمت و سو بود که برای اقتصاد بیمار و متکی به تک محصول نفتی، راه برون رفتی جستجو کرد که آن را اقتصاد بدون نفت نامیدمانند و از این طریق می‌خواست مستقل از درآمدهای نفتی از طریق هدایت و تحریک نیروهای مولده داخلی و گام نهادن در جهت پیشرفت اقتصادی راهی بیابد. روحیه همبستگی یا وفاق ملی که در دوره‌های کوتاه هم در میارزه با دربار و منافع خارجی؛ و هم در راه سازندگی، ایجاد شده بود و اثرات آن در حرکات جامعه، نیز بخشی از میراث وی است.

مانورهای او در بهره‌برداری از تضاد بین منافع و سیاستهای قدرتهای بزرگ به ویژه انگلیس و امریکا (که می‌خواست جانشین اولی شود) و سیاست مولزنده منفی در زمانی که همسایه شمالی به نام سوسیالیسم و ترقیخواهی با درخواست امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال می‌خواست شریک دزد قبلی گردد، صحیحترین شیوه مقابله با غارتگری و مداخله خارجی بود. از نظر شخصیتی کسی بود که همراه با جهت باد و په دنبال منافع شخصی، خائودگی یا گروهی خویش تعبیر عقیده نمی‌داد و استوار و پیگیر از منافع وطن، آن گونه که باور داشت دفاع می‌کرد. از خزانه عمومی دیناری برداشت نمی‌کرد و از ثروت موروثی خود نیز در راه اهدافش مایه می‌گذاشت.

پس از گذشت ۵۰ سال چرا مطرح است؟

امروزه کشور ایران دچار مشکلات عظیمی در همه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی است که میراث گذشته در آن نقش دارد ولی بی‌کفایتی، فساد و ستمگری حکام جمهوری اسلامی موجب مشکلات تازه و یا بقاء ساختارهای عقب مانده شده است. گرچه قرنیمسازی تاریخی به طور کلی مردود و شیوه‌ها یا راه‌حلهای کهن مشکل‌گشای مسائل امروز نیست ولی خاطره و حافظه تاریخی مردم نیز عمل می‌کند و برای برون رفت از این اوضاع در جستجوی شیوه‌ها و راههای تازه، به گذشته خود نیز نگاه می‌کند. دموکراسی، اقتصاد سالم، رعایت حقوق شهروندان (و اساساً خود مفهوم شهروندی)، از مصدق دولت‌مردی مطرح و امروزی را تصویر می‌کند.

جامعه‌ای که رهبرانش می‌کوشند دور خور هاله تقنی کشیده، خود را مافوق مردم قرار دهند امروزه نیز رهبری را ارج می‌گذارد که بر کسی که بخواهد از وی مجسمه (بتی) بسازد لعنت می‌فرستاد، جامعه‌ای که به حق‌خوانان تقدس‌زدایی از امور سیاسی و حکومتی و دنیوی است.

از آن جا که امروز نیز مانند آن روز کشور نیازمند دیپلماسی هوشمندانه‌ای در روابط بین‌المللی است، تجربیات آن دوران می‌تواند درس آموز باشد.

قوت و ضعف سیاسی او را چگونه برآورد می‌کنید؟

ارزیابی فرمولبندی شده‌ای از نقاط قوت و ضعف سیاسی او ندارم. ثبات رأی وی در دفاع از منافع مردم و اتکاء وی به آنان (خروج مصدق از مجلس و روی آوردن مستقیم به مردم را نشانه‌ای از گرایش وی به دموکراسی مستقیم می‌دانم) و میارزه برای از بین بردن عوامل داخلی و خارجی

عقب ماندگی کشور را شاید بتوان مهمترین نقطه قوت سیاسی وی بحساب آورد. ساده‌انگاری درباره سیاست آمریکا و حرکت در چهارچوب قانون اساسی را شاید بتوان ضعف سیاسی وی دانست ولی این ضعف اساساً از ساختارهای اجتماعی و نیز ترکیب قدرتهای سیاسی آن دوره ناشی می‌شد که احتمالاً هیچ سیاستی تحت آن شرایط معین تاریخی، نمی‌توانست به نتایجی مطلوب مردم برسد.

لوت ۲۰۰۱

دکتر مصدق هم خود یک شبه ره صدساله پیمود و هم کشور ما را به پیش راند

منوچهر تقوی بیات

«هیست یک دم شکست خوب به چشم کس و لیکه
«غم این خفته‌ی چند خوب در چشم ترم می‌شکنند»
نیما یوشیج

لو غم خود را داشت و نمی‌هم از این اندیشه غافل نبود. او به مردم خود عشق می‌ورزید و آنها را سرور و خداوندگار خود می‌دانست. زنده‌یاد دکتر محمد مصدق به مردم دروغ نمی‌گفت و همیشه در راستای بهزیستی و سود مردم ایران گام برمی‌داشت. دشمنانش بسیار کوشیدند تا او را بدنام کنند اما طرفدشان هرگز کارگر نیافتاد، چرا که دفتر زندگی او از تنگ و پلیدی پاک و ببری بود به لو دروغ و ناسزا بستند اما لغزش و کزی در او نیافتند. امروز اگر مردم ما بانگ «مصدق پیروز است» سر می‌دهند، از آن روست که عشق او را با عشق پاسخ می‌گویند و به گواهی تاریخ دریافتند که او به راستی دوستدار میهنش و مردم آزاده و سپاسگزار آن بود.

دکتر مصدق از ۵۰ سال پیش تا فردایی که سرداری دیگر، فرماندهی سکان کشتی طوفان زده ایران را به دست بگیرد، همچنان رهبر جنبش رهاییبخش ایران خواهد بود. عروج دکتر مصدق از پهنه جامعه واپسگرای روستایی و کوچ‌نشین تا رهبری جنبش مترقی طبقات شهرنشین و زحمت‌کشان ایران و سپس تا ستیغ فردای ایرانی آزاد و آباد، نشانگر آن است که دکتر مصدق در طی عمر سیاسی و اجتماعی خود یک شبه ره صد ساله پیموده و به اندازه چندین قرن رشد تاریخی نموده است. یعنی یکی از فرزندان اشرافیت عقب مانده جامعه دهقانی که خطر فساد او مانند بسیاری دیگر وجود داشت، نه تنها در سطح زندگی رایج زمان خود باقی نماند، بلکه در رهبری جنبش ملی به جایی رسید که حتی مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین رهبران

سیاسی ایران به گرد او نیز نمی‌رسیدند مصدق به دیروز تعلق ندارد او راه فرنگی پیروزی ایران را نیز همواره ساخته است، برای رسیدن به پیروزی باید او را شناخت و از راه و روش او پیروی کرد. میراث دکتر مصدق برای مردم ما آزادی و استقلال است، وی کوشید در دوره کوتاه ۲۸ ماهه دولت ملی خود در کشور ما آن را پیاده کند و در زندگی روزانه به مردم نشان دهد او این کار را با برپایی جبهه گسترده‌ای از همه نیروها انجام داد و راهی فراروی مردم ما نهاد تا بتوانند در آینده با احترام به یکدیگر و همکاری همه نیروها، از زیر یوغ ولایت فقیه رهایی یابند و آزادی و استقلال خود را فراهم کنند. بکوشیم تا راه و روش دکتر مصدق را سرمشق خود قرار دهیم و در جبهه‌های هر چه گسترده‌تر از همه نیروها مرده ریگ او را زنده کنیم و آزادی و استقلال ایران را جامعه عمل پیوشانیم.

راز پیروزمندی و بزرگی دکتر مصدق در خامسگاه اجتماعی او نیست، راز بزرگی او در پاک‌ی، درستی، دشمن ستیزی، تسلیم ناپذیری، پایداری و در عشق و افری است که او به ایران زمین، به فرهنگ غنی و به مردم شریفش داشت. دکتر مصدق در همه گفتارها و کردارهای اجتماعی و سیاسی‌اش به مردم خود عشق می‌ورزید و احترام می‌گذاشت این عشق راستین او به مردم بود که در دل مردم سرزمین ما جای گرفت و هرگز نیز فراموش نخواهد شد او به باورهای دینی مردم ارج می‌نهاد اما نیرنگ دین فروشان در وی کارگر نبود او در جامعه عقب مانده‌تر دیروز دست رد به سینه مدرن‌ها، بیهوشی‌ها و کاشانی‌ها زد و از هیچ نهراسید.

دکتر مصدق در تمام عمر اجتماعی و سیاسی خود به طور همیشگی مانند مرتاض ریاضت کشی به زنج خدمت مردم، چشم و گوش باز و هوشیار، آماده فداکاری بود و لحظه‌ای از عمر پر برکت خود را از خدمت به مردم دریغ نکرد. او در دوران کوتاه حکومت مردم سالار خود همیشه با صمیمیت حقایق را به مردم گزارش می‌کرد و آن‌ها را از تشویب و فرارز راه آگاه می‌ساخت و همیشه مردم را به عنوان صاحب اصلی کشور در بالاترین مقام می‌دید. او ۹ روز قبل از کودتای ننگین و ضد ایرانی ۲۸ مرداد دریک همه پرسی از مردم ایران رأی اعتماد گرفت. او نه تنها ثروت مردم ما را به غارت نبرد و در چاه حرص و آز در بانک‌های خارج از کشور نریخت، بلکه آن چه از پدران خود نیز به ارث برده بود در راه خدمت به مردم ایران به مصرف رسانید. راز جاودانگی دکتر مصدق در مهرورزی راستین و پایدار او به میهن ما و مردم ما بود. او مهر ایوان بود و مهر ایران خواهد بود.

حکومت‌های دست نشاندۀ و بیگانه پرستان کوشش کردند تا بزرگی و ارجمندی دکتر مصدق را از مردم میهن ما دریغ دارند. اگر در پنجاه سال گذشته دشمنان مردم، مصدق را از دیده نوجوانان و مردم ایران پوشیده و زنگینی نمی‌کردند، اگر مردم دیندار فریب آخوندهای سرسپرده بیگانگان را نمی‌خوردند و دروغ و دغل‌هایی که این دین فروشها بر ضد مصدق تبلیغ می‌نمودند، باور نمی‌کردند اگر پیروان شاهنشاهی در ایران در نام یاوه‌های دربار و گماشتگانش نمی‌افتادند و تهمت‌هایی را که به مصدق نسبت می‌دادند، نمی‌پذیرفتند، اگر مردم شهر نشین و خرده پا و رنجبر در چنبره دسیسه‌های برخی از رهبران حزب توده و دروغ‌های آنان گرفتار نمی‌شدند و روزنامه‌ها و ارگان‌های وابسته به حزب توده به دکتر مصدق اهانت و تهمت روا نمی‌داشتند و

حقایق را واژگونه نمی‌کردند؛ به گفته دیگر اگر تمام کسانی که در پتجاه سال گذشته از گمراهی در بند استعمار چپ و راست گرفتار شدند در برابر دکتر مصدق و آرمانهای والای او سینه سپر کردند و به ناحق به دکتر مصدق بد گفتند و دشمنی کردند، چنان نمی‌کردند بلکه با کشف حقیقت به جمع دوستداران و عاشقان مصدق می‌پیوستند و اگر حکومتگران سرسپرده به بیگانگان با دروغ و تزویر، با تهدید و زندان، مردم ایران را از گرویدن به مصدق و راه و روش او باز نمی‌داشتند؛ نگاه بود که بزرگی راستین این رادمرد تاریخ ایران زمین بر مردم ما و دیگر آزادگان جهان آشکار می‌شد.

امروز نعلی که در زندان چهل جمهوری اسلامی و در زیر رگبار تبلیغاتی سالوس و ریا بزرگ شده‌اند، علی‌رغم همه نارواییها، دروغها و دسیسه‌های بیگانه پرستان و گمراهان، حقیقت را دریافته‌اند؛ به راه و روش دکتر مصدق دل بسته‌اند و نام مصدق را یسای بر زبان خویش می‌رانند و امید خویش می‌جویند.

پایدار باد ایران
برقرار باد آزادی
به یاد پنجاهمین سال حکومت مردم سالار دکتر مصدق در ایران
استکهلم ۲۹ ژوئن ۲۰۰۱ میلادی برابر ۸ تیر ماه ۱۳۸۰ خورشیدی

باید نسیم به طوفان مبدل شود ...

محمد حسینی

سردبیر فصلنامه آزادی

از شما که برای «یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت و تشکیل دولت مصدق» علاوه بر پژوهشگران و دانشمندان، مرا نیز به دریافت پرسشنامه مضحک کرده‌اید بی‌اندکزه سپاسگزارم. تمرکز فکر در باره مصدق بزرگ برای جواب دادن به سوالات در روزگاری که ایران و فرزندان مصدق زیر شلاق و شکنجه عمال استبداد جان می‌زنند کاریست بس مشکل. چندی پیش در مذاکره تلفنی این مشکل را با شما در میان گذاشتم و اجازه گرفتم که از محدوده سوالات در صورت لزوم بیرون روم و آن چه را که بدون تمرکز اندیشه از مصدق بزرگ در این روزگار سراسر نامرادی و پر خون چگر به نحوی بی‌اختیار از ذهنم تراوش کند به روی کاغذ آورم.

«سیاست» در ذهن اکثر مردم جهان، به ویژه نزد مردم ایران با توجه به خاطره تلخی که از اعمال خیانتبار «سیاستمداران» دست‌نشانده بیگانه طی سال‌های گذشته دارند دارای بار و معنایی منفی است. جمله معمول و رایج «سیاست پدر و مادر ندارد» یا «سیاست آخر و عاقبت ندارد» در فرهنگ و زبان ما به همین دلیل جا گرفته است. ملت ایران از «سیاست» و «سیاستمدار» به مرور ایام سرخورده و گریزان شده‌اند زیرا به تجربه دریافته‌اند که «سیاستمدار» کسی است که بر خلاف رأی و خواسته آنان در مقام نمایندگی و محافظ خیر و مصلحت جامعه

به قدرت می‌رسد، از دروغ گفتن، پنهانکاری، پشت هم اندازی و مصلحت‌اندیشیهای مبهم و مشکوک گریزان نیست، و مدت زمانی بعد برای مردم مصیبت و سیاه‌روزی می‌آفریند.

اما چنان‌چه شخصیت دکتر محمد مصدق را از زاویه و دید روان‌شناختی جامعه‌ایران به عنوان یک «سیاستمدار» در ارتباط با جنبه تلخ تجارب مردم از اغلب «سیاستمداران» به ویژه در یک صد سال گذشته که در بالا به آن اشاره‌ای کوتاه شد مورد پژوهش قرار دهیم می‌بینیم دستمایه افتخارات و کردار دکتر محمد مصدق از روزگار نوجوانی (قریب یک صد سال پیش) تا لحظه وفات همیشه اعم از تصدی پست کارمندی، غیر کارمندی، سیاسی، و یا غیرسیاسی یا اتخاذ به «سیاست» برای رسیدن به هدف سیاسی رابطهای نداشته است. به همین دلیل مصدق در ضمیر پنهان و آشکار اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به ویژه طبقه محروم و دردمندی که مقام خود را در برابر سیاستمداران و سیاست‌بازان، بی‌پناه و بی‌یار و یاور یافته، و امروز نیز بیش از همیشه بی‌یشت و پناه می‌یابند، هرگز یک سیاستمدار و سیاست‌پیشه نبوده و نخواهد بود. مصدق برای مردم در حقیقت یک پهلوان بوده و از این پس نیز به همین صورت سینه به سینه به نسلهای بعد منتقل خواهد شد او مثل یک پدر صمیمی و دلسوز، یک حامی و پشتیبان صادق و از جان گذشته، یک مربی و سرمشق حسن اخلاق و روش انسانی، ... و نیز سرچشمه امیدها و آرزوهای پاک ملت ایران بوده و باقی خواهد ماند. نه اندیشه سیاسی وی، بلکه ذات و خمیره او بود که تحمل قابلهای تنگ ایده‌نولوژیهای مختلف سیاسی را نداشت. او انسان وارسته و کاملی بود که نیازی به مهار کردن و پوشش غریبه و حس ذاتی خود در انظار خرد و کلان نداشت. غریبه او همان حربهای بود که همه کس مسجور قدرت و قوه آن می‌گشت. با مخاطب، و یا با مخاطبین خود، اگر در اثر مصیبت و انوهای اشک می‌ریختند او نیز با اندهشان شریک می‌شد و نمی‌توانست اشک و آه خویش را فرو خورد. اگر مردمی در برابرش از خود مسرت و شادی نشان می‌دادند او نیز از شادی آنان شاد و خندان می‌شد تجمل و اشرافیت را که خاصر سیاست‌پیشگان در حکومت و سیاستمداری بود، با امر مطالبه حقوق مردم، و با کار مبارزه برای برقراری آزادی، استقلال و دموکراسی متضاد می‌دانست. ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کرد. وی اصول پیش‌بینی شده در قانون اساسی مشروطه راه یعنی آزادی، استقلال، عدالت، مساوات و اصل حاکمیت مردم را همیشه به نحوی جدی و طبیعی تا لحظه وفات با سرسختی و انطاف ناپذیری توأم با درستکاری، حسن اخلاق و رعایت کرامات بشری همواره و بدون وقفه پی‌گیری می‌کرد. در مسائل بودجه، مالیات، دخل و خرج مملکت، به نحوی غیر سیاسی و غیرقابل انکار از خود دقت و حساسیت بخصوصی نشان می‌داد. معروف است گویا مادر بزرگوارش به حق یا ناحق مبلغ ۴۰ تومان به وزارت مالیه بدهکار بود. شادروان مصدق حکم وصول این مبلغ را زمانی که معاون وزارت دارایی بود به دست خود امضا می‌کند که به انضمام صدها حکم وصول مالیاتی دیگر به دست مأمور وصول مالیه می‌دهند وقتی در آخر روز مرحوم مصدق به خانه می‌رسد مادر را در حال چرت و بحث با مأمور مالیات می‌یابد. مأمور به محض دیدن مصدق می‌گوید: «خانم تقصیر من چیست، حکم را این‌ا امضا کرده‌اند». مادر، در آن لحظه با عصبانیت خطاب به مصدق می‌گوید: «فلان فلان نشدند حالا تو هم برای ما شدی.» و حکم صادر می‌کنی؟ ...

<http://www.chebayadkard.com/>

در مورد دیگری سردار منصور گیلانی به وزارت مالیه بدهکار بوده است. مدرس نزد مرحوم مصدق می‌رود و توصیه می‌کند حکم وصول موقوف شود. مصدق قبول نمی‌کند و مدرس قهر می‌کند سپس قوام السطنه به منزل مصدق می‌رود و خواهش می‌کند از این بنده صرفنظر شود. مصدق قبول نمی‌کند. قوام می‌گوید «می‌نشستم اینجا و نمی‌روم تا قبول کنید» مصدق می‌گوید تا هر وقت بخواهید تشریف داشته باشید. لازم است به موردی دیگر در میان دهما نمونه که در سنین بالاتر و در لوج قدرت، وقوع یافته است نیز توجه کنیم تا به یکنواخت بودن، و در نتیجه طبیعی و ذاتی بودن خلق و خوی انسانی، و نه «سیاست» داشتن و «سیاسی» بودن آن بزرگمرد به آسانی پی ببریم:

معروف است که آن بزرگوار هنگامی که برای رد ادعای انگلیس و دفاع از حقوق ایران در دادگاه لاهه وارد کشور هلند می‌شود با مرحوم حسین نواب وزیر مختار وطن پرست و خدمتگزار راستین ایران در هلند برای یافتن و کیلی برجسته و مورد اعتماد که بتواند وکالت ایران را در دیوان لاهه به عهده بگیرد مشورت می‌کند. نواب دو وکیل بین‌المللی را پیدا می‌کند که یکی حق الوکاله‌اش برای دفاع کتبی و حضوری و شفاهی مبلغ سیصد هزار فرانک بوده، و دیگری حاضر می‌شود با دریافت مبلغ سیصد هزار فرانک فقط لایحه قانونی را کتباً تنظیم کرده ولی حضوراً در دادگاه برای دفاع حاضر نشود. مرحوم مصدق می‌گوید ما از نظر اقتصاد و بخصوص ارز خارجی برای وضع مناسبی نیستیم، در این تنگنای مالی باید از استخدام این دو وکیل منصرف شده، فکر دیگری بکنیم. سرانجام با کوشش نواب، پروفیسور هنری رولن استاد دانشگاه و رئیس سابق سنای بلژیک راضی می‌شود کل کار را فقط با مبلغ بسیار ناچیز یکپهزار و پانصد یوند (آیبره استرلینگ) انجام دهد. چنان که می‌دانیم دولت انگلیس و شرکت نفت «بی بی» در حکم دادگاه لاهه بازنده اعلام می‌گردند. قابل توجه است که چون دولت انگلیس بر موجودی ایران در تمام بانک‌ها دست گذاشته بود چک ۱۵۰۰ پوندی دولت ایران بدون پرداخت برگشت می‌خورد مصدق با ناراحتی و خجالت بسیار این مبلغ را از پسر نواب در انگلستان قرض می‌گیرد و بدین گونه بدهکاری دولت و مملکتی را که چون جان جانان دوست دارد، می‌پردازد.

به نحوی که می‌دانیم و در این کوتاه نوشتار نیز به آن اشاره شد رفتار پندار و گفتار مصدق بزرگ در سراسر عمر افتخارآمیزش به هیچ عنوان وجه تشابهی با سیاست پیشگان دیروز و امروز نداشت. وی از همان روزهای جوانی تا روز وفات با مردم، و برای مردم بود، در دفاع از حقوق مردم می‌جوشید، و می‌خروشید برای مردم می‌جنگید، برای مردم به زندان می‌رفته تا جلوی ظلمت و استبداد رضاخانی شود. در تنهایی، جدایی، جان در آستانه ملی نهاد که صمیمانه و صادقانه به آن عشق می‌ورزید. او مثل یک پسر مهربان، باهوش، نجیب، فداکار، وظیفه‌شناس و درستکار برای فرزندان و خانواده و چهاردیواری خانه خود دقت و جدیت به خرج می‌داد هیچ پدر خوب و وظیفه‌شناسی برای بهزیستی فرزندان و دفاع از حقوق آنان به دنبال اتخاذ «سیاستی» «پدرانه» نبوده است. پدر خوب، خوب است، پدر استه‌نیازی به سیاست برای خوب بودن و وظیفه‌شناس بودن ندارد. مصدق بی‌شک یک مبارز باهوش، سرسخت و بی‌نظیر بود. به همان دلیل که «سیاست» و «سیاستمداران» خودفروشی و خائن را در صحن مجلس شورای ملی به

هیچ می‌شمرد، به خیابان در میان مردم می‌شتافت و می‌گفت «مجلس همینجاست، همینجا پیش شما...» و از تکیه زدن بر صندلی سیاست به عنوان ابزار کار برای مبارزه استفاده می‌کرد. او بی‌محابا محدوده تنگ و بی‌مقدار سیاست و سیاست‌مطلری را رها می‌کرد و با نیروی عقل و وجدان به مطالبه حقوق ملت می‌پرداخت. او هرگز محو و مسخ پست سیاسی نشد.

... اکنون پاسخی مستقیم به سؤال‌های سردبیر محترم برآیم چه آسان شد

۱- از دولت ۲۸ ماهه مصدق و نهضت ملی چه خاطره‌ای جز احساس خوب و دلنشین گرمای دست نوازشگر پتری مهربان را می‌توان داشت که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ «سیاست‌بازان» غرب و خودفروشان نوکر صفت داخلی او را به بند کشیدند چه سنگین است غم یتیمی، چه پر درد است روز گل‌غربت و اولرگی، در به دری. چه خون جگری است در آن روزگار زنده بودن و در این دوران از دور شاهد تاراج و یخماگری یاغیان، که چشم بر شرافت و کرامت صاحبخانه می‌بندند و برای پیشیزی، از دریای خون یتیمان وحشیانه گذر می‌کنند.

۲- الف: میراث او همان خصلت بی‌بدیل اوست که دیروز، امروز، و فردا لرتیه گرانبهای ما بوده، هسته و خواهد بود. گماشتگان اجنبی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون پیهوده به جمع بی‌متحما، چکمه‌پوشان پوشالی، قمه به دستان مذهبی و خون ریز که در هر جامعه‌ای نمونه‌ای از نوعشان یافت می‌شود پناه می‌برند و از آنان بر ایمان شاه و دولت و رهبر و امام می‌تراشند. میراث مصدق بر زمینه و زمین حاصلخیز و مناسب تمدن و تاریخ ایران چنان بذری برافشانده است که بی‌خردان و مستان نتوانسته و نخواهند توانست آن را از بن براندازند این نه لاف است، نه گزاف. از خود بیرسیم چرا بانگ نوجوانان و جوانان - فریاد «مصدق، فروهر راهت ادامه دارد» هر روز رساتر می‌شود؟ راستی چرا؟ و ایمان می‌آوریم که ... این نه لاف است، نه گزاف ...

۳- بد: پس از گذشت ۵۰ سال اگر چه مصدق در میان ما نیست، اما حریت انسانی‌اش تا ابد حی و حاضر خواهد بود و سرمایه نجات ایران خواهد شد. به این دلیل است که همچنان مطرح است. زهر کشنده مار استبداد را، که این بار کرامت انسان را در میهنمان به قهر نیستی و نابودی سوق می‌دهد و آن را به هیچ و بوج شمرده، باید با پادزهر و دوی شجاعت و فداکاری انسان اثر بین برد و بی‌تأثیر ساخته همان که در خمیره و ذات مصدق نهادینه بود و در سرشت انسان مبارز ایرانی پنهان و پوشیده مانده است. تنها لازم است غبار از طبع و ذات و نهان جامعه برگرفت تا طریقت مصدق در طبع بازمندگان و فرزندان بی‌شمار خلف او تبلوری تازه یابد و سعادت و بهروزی برای انسان محروم ایرانی به بار آورد. راه دیگری نیست.

۴- ج: قوت سیاست مصدق بدون انکار در این بود که لولا وی همیشه در حال مبارزه با تبااهی بود. مانند نور بود که برای یافتن تاریکی و سیطره بر وجود تیرگی نیاز به روش و سیاست نداشت مانند نور بر حسب خمیره و ذات خود بر ظلمت می‌تابید. از این روی مستبدان و ظلمتیان کمر به نابودی او بستند تا دیگر نباشد و بر ظلمت نتابد. قوت و قدرت سیاست او همین بود که نجابت، کرامت، پاکی، شجاعت، انصاف، مروت، و رشادت طبعش را پشتوانه «سیاست» کرده بود. او «سیاسی» نبود، «سیاست‌مطلر» نبود. اگر بود یافتن «ضعف سیاسی» هم در وی آسان می‌شد. نتیاً چون دلیل وجود ظلمت را نمی‌توان در ضعف نور جستجو کرد، لذا ضعف سیاست را نیز

نه در مصنق می‌توان یافت، و نه در هیچ انسان پاک دیگری که مانند وی باشد. خصیلت نور تابیدن است که چون بر سطح صاف و صیقلی بتابد انعکاسش نیز نور می‌شود. به همین دلیل طراحان و عاملان دسیسه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هر جا سطح صاف و پاک و صیقل خورده یافتند آن را شکستند و مضمحل نمودند. اینان به خیالی خام هم مصنق را مثل یک مرکز نور در قریه احمدآباد زیر خاک تاریک خاموش و پنهان کردند، و هم سطح صیقلی و نیمه صیقلی ذهن انسان‌هایی را که قادر به انعکاس نور بودند در تاریکی زندان‌ها و شکنجه‌گاههای تاریک به نابودی کشانند. تنها به یک نمونه اشاره کنیم تا مثال نور و ظلمت و سطح صیقل خورده و انعکاس نور، از یک سوی، و ادامه داشتن اهداف شوم استبداد برای نابود کردن نام و نشان مصنق از ۲۸ مرداد ۳۲ تاکنون بر ما نمودار گردد.

ستیز جمهوری اسلامی یا مصنق و تهضت ملی، و یا کرامت و طبع پاک انسانیت در جامعه، طی ۲۳ سال گذشته نیازی به شرح و بسط نداشته و بر احدی پوشیده نمانده است. اما، ۱- آیا به راستی می‌توان قبول کرد که رژیم سلطنتی خودکامه و محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، و رژیم ولایت هر دو اتفاقی «مصنق ستیزی» را در رأس برنامه‌هایشان قرار داده باشند؟ ۲- آیا به راستی زندانی کردن پیکر بی‌جان مصنق در زیر خاک قریه احمدآباد بر خلاف وصیتنامه آن بزرگوار که می‌بایست در کنار «شهنای سی تیر» به خاک سپرده می‌شد، نشانه‌ای از وجوه بی‌شمار تشابه هر دو رژیم، و مأموریت خائنانه هر دو، که در بسیاری از جهات سر در اجرای برنامه واحدی داشته و دارند نیست؟ ۳- آیا دست از سر هواداران و پیروان جنسی و راستین مصنق (همان آینه‌های صاف و انعکاس دهنده نور) برنداشتن از سوی رژیم پیشین که دائم انگشت شمار انسان‌های برجسته و پیرو مصنق را مثل زنده یادها پروانه و داریوش فروهر تحت نظر و پی‌گرد و حبس و توقیف و تشبیه نگاه می‌داشتند و انجام همین روش و بالاخره کارد آجین کردن این دو بازمانده راستین و راسخ مکتب مصنق از سوی رژیم کنونی اتفاقی است؟ ۴- آیا این راه و روش‌های یکسان و یکنواخت از سوی هر دو رژیم تاکنون نمایانگر این حقیقت نبوده است که هر دو رژیم از یک بطن تولد یافته، و هر دو یک هدف را دنبال کرده، و هر دو آپ به آسیاب یک ارباب ریخته و می‌ریزند؟...

سردبیر محترم حد و مرز را برای نوشتن در این زمینه دو صفحه معین کرده بودند. به راستی دیگر حرف زدن بس است ... باید قدم به مرحله‌ای دیگر گذاشت که اگر حرف حسابی هست در مسیر تصاعد و تسلسلی شمارگونه قرار نگیرد؛ نسیمی باید که از سطوح آینه‌وار و شفاف انسان ایرانی، غبار زدایی آغاز کند؛ به طوفان بدل شود و غبار را یکسره بشوید و با خود ببرد. باید بذری را که مصنق در زمین حاصلخیز شرف و مروت و شجاعت انسان ایرانی جای داده، از زیر سنگینی غبار سیاستبازی پینا و آبیاری کنیم. و خط مشی کودتای ننگین ۲۸ مرداد را که همچنان ادامه دارد برای همیشه، قطع نماییم. به وصیت مصنق، عمل کنیم. پیکر پاک شهیدان تهضت ملی - کریمپور شیرازی، فاطمی، فروهرها، ... را نیز به آرامگاه شهنای سی تیر برسانیم. در این کار سری هست، آمیدی هست، نجاتی هست، نوری هست، و پایان ظلمتی هست.